

می پوشیدند ، و در وقت دخول مسجد پزار بالای را می کشیدند
که نام آن جرموق بود .^۱ و این هرسه کلمه از موزه کمر بند - چرمک زبان دری گرفته
شده ، و معلوم است که اعراب آنرا از البسه مردم خراسان شمالی برده اند .

اماد در دوره اول اسلامی : مردم ماوراءالنهر بقول بشاری موزه رادر تابستان و
زمستان می پوشیدند ، و پزار را کمتر استعمال میکردند . فقیهان ایشان طیلسان را بالای
عمامه پوشیدندی که بالای آن دراعه متمایل به پشت انداختندی ، و بشاری این لباس
وادرطوس و ایورد و هرات دیده بود . و مردم سیستان از دستارهای خود جیغه ر
مانند تاج می گذاشتند ، ولی آستین های قباهای سپاهیان تنگ بود ، و در مروفقیهانی
بودند ، که طیلسان را بریک شانه می انداختند .^۲

۱- تاریخ الاسلام السیاسی ۳۳۱/۲ بحواله مختصر تاریخ عرب سده ۱۰ میر علی ۳۸۸

۲- احسن التقاسیم ۳۲۸

اوقات و تقویم

در اوقاتی که دین اسلام در افغانستان نشر می یافت، یعنی در قرن اول هجری در ولایات شرقی تقویم و شهور هندی رواج داشت. و سند ما درین مورد کتیبه بیست، که که در وادی توچی وزیرستان سمت شرقی افغانستان، بربیک قطعه سنگ بدوزبان عربی و سنسکریت بدست آمده و اینک در موزه پشاور موجود است.

حصه اول این سنگ نبشته ۹ سطر بخط ناپخته کوفی دارد، که در پایان آن پنج سطر برسم الخط مخلوط سره SARADA و ناگری NAGRI است، و سطح نوشته سنگ ۱۲×۲۴ انچ است، که حصه کوفی آن ۸×۹ و حصه سنسکریت آن ۹×۶ انچ است. مضمون عربی آن حاکیست که این کتیبه در تاریخ بنایی نوشته شده که آنرا... بن عمار بنا داشته، و این سنگ راروز جمعه ۱۳ جمادی الاولی سنه ۵۲۴۳ ۸۵۷ م نوشته اند.

ترجمه مضمون ۵ سطر سنسکریت آن چنین است:

«اوم. سلام. در سال ۳۲- در ماه کرتیکا- در روز دوم تاریخ.»

ازین سندیکه در دست داریم میدانیم که تا اواسط قرن سوم هجری هم تقویم هندی باشهور عربی در ثبت تاریخ ابنیه مستعمل بود، و استعمال شهور عربی بار سوم اسلامی، این تقویم قدیم را ازین نبرده بود.

بموجب شرحیکه هیون تسنگ از مشاهدات خود در حدود سال نهم هجرت میدهد کوتاهترین حصه وقت را در قسمت های شرقی مملکت تسانه TSA-NA (کشانه)

۱- نبشته های موزیم پشاور از عبدالشکور بزبان انگلیسی طبع پشاور ۱۹۴۶ م کتیبه نمبر ۴۹ ص ۴۳

میگفتند با این تصاعد:

۱۲۰ کشانه = ۱ تکشانه (تسانه)

۶۰ تکشانه = ۱ لاوه (لافو)

۳۰ لاوه = ۱ مه هورته (ماو- هو- لی- تو)

۵ مه هورته = ۱ کاله

۶ یا ۸ کاله = ۱ اهورتره (شباروز)

حساب شهور هلالی بود، و از هلال تابدرراسو کله - پکشه (قسمت سپید) ماه میگفتند، و از بدر تا محاق کرشنه- پکشه (قسمت تاریک) ماه بود، و هر قسمت تاریک ۱۴ یا ۱۵ روز با قسمت سپید ماه آینده، یکماه راتشکیل میداد، و شش ماه سیر آفتاب را که در قسمت شمال خط استواء بود، اوته ره ینه (سیر شمالی) و شش ماه جنوبی را د کشینه ینه (سیر جنوبی) میگفتند، که این هر دو سیرشش ماهی یکسال VATSARA راتشکیل دادی:

یکسال شش موسم داشت، باین تفصیل:

۱/ از روز ۱۶ ماه اول تا روز ۱۵ ماه سوم، موسم گرمای تدریجی بنام وستنه

(بست)

۲/ از ۱۶ ماه سوم تا روز ۱۵ ماه پنجم، گرمای کامل بنام گرشمه

۳/ از ۱۶ ماه پنجم تا روز ۱۵ ماه هفتم، موسم بارانی ورشه (برسات)

۴/ از ۱۶ ماه هفتم تا روز ۱۵ ماه نهم، موسم سرسبزی و تنمیه بنام سه ره ده

۵/ از ۱۶ ماه نهم تا روز ۱۵ ماه یازدهم، موسم سرمای تدریجی بنام هیمنته

۶/ از ۱۶ ماه یازدهم تا روز ۱۵ ماه اول، موسم سرمای کامل، بنام سی سیره^۱

سال این تقویم ۱۲ ماه داشت، که تا کنون هم در پشاور و وادیهای ماورای

خیبر نامهای آن مستعمل است و مادر جدول مقایسوی شهور نامهای آنرا خواهیم داد.

۱ سی- یو- کی کتاب دوم ۱۳۰۰ بید

روزها و هفته:

در میان جامعه زردشتی خراسان که در قرن اول هجری یک قسمت مردم افغانستان را در غرب و شمال کشور تشکیل میداد، اصلاً حساب هفته نبود، و هر ماه را به سی روز تقسیم کردند، که هر روز نام خاصی داشت، بدین ترتیب:

۱/ هر مزدیافرخ ۲/ بهمن ۳/ اردی بهشت ۴/ شهریور ۵/ اسفندارمذ ۶/ خورداد
۷/ مرداد ۸/ دی به آذر ۹/ آذر ۱۰/ آبان ۱۱/ خور ۱۲/ ماه ۱۳/ تیر ۱۴/ گوش
۱۵/ دی بمهر ۱۶/ مهر ۱۷/ سروش ۱۸/ رشن ۱۹/ فروردین ۲۰/ بهرام
۲۱/ رام ۲۲/ باد ۲۳/ دی بدین ۲۴/ دین ۲۵/ ارد ۲۶/ اشتاذ ۲۷/ اسمان
۲۸/ زامیاد ۲۹/ مارسفند یا مهرسپند ۳۰/ انیران یا بهروز.

پیروان کیش زردشت در برخی از این روزها، جشن‌های خاص و اعیادی داشتند، که مادر قسمت رسوم و اعیاد همین فصل کتاب شرح خواهیم داد.

استعمال این روزها در تاریخ اواخر دوره ساسانی و قرن اول اسلامی ازینجا ظاهر است که طبری کوفتار شهر خسرو پرویز را در ماه آذر، روز آذر^۲ (اسفند سال ۶ هجری شمسی) و کشته شدن اردشیر پسر شپرویه را دوم ماه بهمن، شب روز آبان^۳ (نهم اردی بهشت سال ۹ هجری) و قتل شهربراز را در اسفندار مذماه روز دی بدین^۴ (۲۱ خرداد سال ۹ هجری) می نویسد، و ازین برمی آید، که تا اوایل دوره اسلامی رسم هفته شماری در خراسان و عراق نبوده، و چون این ترتیب یادگار کلدانیان و آشوریانست، و یهودیان و مسیحیان هم ازیشان گرفته و درینجا بوده اند، پس مردم بوسیله آنها هفته را می شناختند، که رواج رسمی آن بعد از اسلام است.

بدینطور مردم زردشتی هفته نداشتند، ولی از وجود آن در اقوام سامی آگاه

۱- آثار الباقیه ۴۳ و ۲۳۰ و اندرز آذر بمهرسپندان طبع در مجله دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۳۸ ش

۲- طبری ۱/ ۶۱۷

۳- طبری ۱/ ۶۲۹

۴- طبری ۱/ ۶۲۹

بودند، و مردم سمت مشرقی افغانستان نیز ظاهراً ایام هفته را استعمال نمی‌کردند، اگرچه در سنسکریت و هند ایام هفته موجود بود.

زیرا هیون تسنگ که در حدود سنه ۹ هـ گندهارا را دیده و از تقویم مروج آنوقت صحبت می‌راند، از ذکر ایام هفته خاموش است. و در کتیبه سرخ کوتل بغلان نیز تاریخ آن‌سی و یکم سال سلطنت کیشکا هنگام نیسان‌ماه (برج حمل حدود ۱۶۰م) نوشته شده^۱ که ذکر روز ندارد. هکذا در کتیبه خروشتی خوات وردگ روز تعیین نشده و گوید: که در سنه ۵۱ عهد کیشکا بتاریخ ۱۵ ماه ارته می زیوس (یونانی) معبد خوات ساخته شد. اما در کتیبه توچی وزیرستان - چنانچه در آغاز این مبحث گذشت - تاریخ ماه کرتیکا و روز دوم تاریک (یعنی هفتد هم) بدون ~~تاریخ~~ نام روز قید شده؛ در حالیکه در رسم الخط عربی روز جمعه ۱۳ جمادی الاولی ۲۴۳ هـ نوشته‌اند. و ازین برمی‌آید، که تعیین روز را طوریکه هیون تسنگ شرح داده، به پانزده روز تاریک و روشن می‌کردند، و نوشتن ایام هفته رواج نداشت.

بقول البیرونی هندیان اسمای ایام هفته را می‌شناختند، و هر روز را بنام یکی از کواکب سبعة مسمی ساخته بودند، که بعد از نام همان کواکب، کلمه «بار» را که در سنسکریت جزو هفتم یک هفته و بجای شنبه فارسی بود می‌آوردند، که عین همین ترتیب در انگلیسی و فرانسوی نیز تا کنون موجود است بدین موجب:

- ۱- روز یکشنبه: آدت بار (اتوار کنونی) SUNDAY یعنی روز آفتاب.
- ۲- روز دوشنبه: سومه بار (سوموار کنونی) MONDAY یعنی روز مهتاب.
- ۳- روز سه‌شنبه: منگل بار (منگلوار کنونی) TUESDAY یعنی روز مریخ.
- ۴- روز چهارشنبه: بدیه بار (بدهوار کنونی) WEDNESDAY یعنی روز عطارد.
- ۵- روز پنجشنبه: برهسپت بار (لکشمی وار کنونی) THURSDAY یعنی روز مشتری.
- ۶- روز جمعه: شکر و بار (شکر و ار کنونی) FRIDAY یعنی روز زهره.

۱- مادر زبان دری ۱۰

۲- تاریخ افغانستان ۲/۲۰۲

۷- روز شنبه: سنیچر بار (سنیچر وار کنونی) SATURDAY یعنی روز زحل^۱ بدین وتیره نامهای روزهای هفته در هند و شرق افغانستان وجود داشت، ولی استعمال عام آن نبود. اماد رملل سامی و مخصوصاً در مغرب و شام، ایام هفته مطابق روایت تورات موجود بود، که عرب عاربه و رملل عربی هم از ایشان گرفته اند، و در عربی ایام جاهلیت نامهای ایام هفته چنین بود:

۱/ الاحد / ۲/ اهون / ۳/ جبار / ۴/ دبار / ۵/ مونس / ۶/ عروبه / ۷/ شیار .
 که بعد از آن در دوره اسلامی برای هفت روز نامهای الاحد - الاثنان - الثلاثاء - الاربعاء، الخمیس - الجمعه - السبت مستعمل بود.^۲

در قرن نخستین اسلامی که خراسان بدست لشکرهاى عربی فتح شد، این ایام هفته را نیز با سایر فرآورده های فرهنگى خود بخراسان آوردند . چون جمعه بموجب قرآن واحادیث نبوی روز مقدس و عبادت و نماز بود، ختم هفته در آن واقع می شد، و آغاز هفته از روز سبت یعنی شنبه بود .

کلمه سبت در آرامی سبت SABBATH در سریانی شبتا 'SHABTA' در عبری شبات SHABBA'T در اکدی شبتو SHABATTU بود، که در ریشه آن مفهوم استراحت و آرایش موجود بود، و در عربی هم سبت (به سه فتحه) استراحت کرد و یا قطع کرد است. و از همین ریشه سامی کلمه مفرسی را ساخته، و شنبذ گفتند که از آن بعداً کلمه شنبه برآمد، و ایام هفته را بدان تعیین کردند .

در تحویل کلمات گاهی پیش از باء و کاف نونی را در پاره کلمات می افزایند، مانند تنباکو که از تنباکو و تابا کو گرفته شده و تفنگ و فشننگ که از تفک و فشک ساخته شد. بهمین صورت در شبت نیز نونی افزودند، و شبت و شنبذ گفتند، که صورت اخیر آن شنبه است.^۳ ولی بنظر می آید، که این کلمه را به فتحه و کسره باء هر دو گونه

۱- کتاب الهند ۱۷۱

۲- آثار الباقیه ۴۸ و ۶۴

۳- چهل مقاله کسروی ۲۳۸ بیعد طبع تهران ۱۳۳۵ ش

تلفظ میکردند، مثلاً در یک عصر و یک دربار منوچهری دامغانی آنرا به فتحه ماقبل آخر در قافیت (بید) آورده، ولی فرخی آنرا به کسره باء در قافیت (واجدی) گنجانیده است. منوچهری راست :

بفال نیک بروزمبارك شنبه نبيدگير ومده روزگار خویش بيد

اما فرخی گوید :

رادی را تا اول و آخری حری را تو واضع و واجدی

توبهمه جهان به پیشی و نام همچو زجمع روزها شنبیدی

این کلمه در ارمنی شاپات، و در فارسی شیرازی SHAMBED و در گیلکی SHAMBA^۱ و در دری کابلی SHAMBE و در پښتو نیز شمېني به یای مجهول باقی مانده است. که ایام هفته را از اوایل عصر اسلامی شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه شمرده اند، و روز دیگر را گاهی بهمان نام عربی جمعه و گاهی آدینه گفتند، و این نامهای روزها در هنگا میکه سامانیان بلخی دست به پرورش زبان دری بردند، و رواج تمام داشت. چنانچه ابوعلی محمد بلعی وزیر دانشمند خراسان در سال ۳۵۲ هـ ۹۶۳ م هنگام ترجمه و تلخیص تاریخ طبری این نامهای روزها و کلمه آدینه را بجای جمعه مکرر آورده است.^۲ و چنانچه فرهنگ نویسان گویند، کلمه آدینه را از آذین بمعنی زینت و آرایش گرفته اند. زیرا جمعه روز آرایش ظاهر مسلمانان است.^۳ که در عربی هم آنرا یوم الزینه میگفتند.^۴

مخفی نماند که این نامهای ایام هفته در زبان سغدی نیز رواج یافته بود، و در اسناد مانوی که در تورفان بدست آمده و بعضی از آن درباره روزهای مانویست، نامهای این روزها عیناً بترتیب مروج امروزه مذکور است، ولی درین اسناد تلفظ کلمه شنبه

۱- حواشی برهان ۱۳۰۰

۲- تاریخ بلعی ۱، ۳۲ بید طبع تهران ۱۳۴۱ ش

۳- غیاث اللغة ۱۱ بحواله شرح عربی گلستان از سروی .

۴- فرهنگ ناصری

SHMBYD ضبط شده، که همان شنبد (بکسرۀ باء) است. و روز جمعه (آدینه) رانوگ
روچ NWGRWC نامیده اند، که در پنتو (نوی روخ) و در دری (روز نو) باشد. و چون
این اسناد سغدی تورفان به سالهای ۹۳۰ م ۳۱۹ هجری قمری و حوالی ۸۶۵ م ۲۵۲ ه
رابط دارد،^۱ بنابراین توان گفت که استعمال ایام هفته در قرن دوم هجری، در
زبان سغدی هم معمول بوده است.

تاریخ ماهها و شهور عربی:

چون بافتوح عربی در قرن نخستین اسلامی، تاریخ و تقویم عربی و اسلامی هجری
در خراسان رواج یافت، باید در اینجا درباره آن هم توضیحی دهیم:
درین اعراب قبل از ظهور اسلام، سال قمری شمسی (مخلوط) و ماههای قمری
بحساب رویت هلال مستعمل بود، که نامهای آنرا در جدول اسامی شهور خواهیم داد.
و اینکه سال مخلوط بود، از نامهای بعضی شهور مانند ربیع اول و دوم که بهار و موسم
از هار باشد، و جمادی اول و دوم (به ضمه اول و فتحه دال بمعنی موسم جمود
و یخ بندی) و رمضان (موسم گرمای شدید) پدیدارست. و ممکن است با سال یهود
بنام تشری (بکسرۀ اول) که مخلوط قمری و شمسی بود، موافقت داشته باشد. و این
مطلب را البریونی بحواله ابو معشر بلخی می نویسد، که این تحویل سال از قمری
محض به سال قمری و شمسی، دو صد سال قبل از هجرت در اثر تقویم یهودی بمیان
آمده بود.

اما در دوره اسلامی چون سال خالص قمری مورد استعمال قرار گرفت، هر
سی و سه سال قمری مساوی ۳۲ سال شمسی بود^۲، و بنابراین سال خراجی (ادای
مالیات) بحساب شمسی حساب می شد، که بطور مثال سال ۱۰۰ قمری مساوی سال
۹۷ شمسی بود، و در قرنهای اول اسلام همواره در مدت هر ۳۳ سال قمری یکسال
می افزودند، بعبارت دیگر سالی را که پس از سال ۳۲ خراجی می آمد، بجای اینکه سال

۱- بیت مقاله تنی زاده، تعلیقات بر مقاله روزه های مانوی ۳۵۵ بیدم طبع تهران ۱۳۴۱ ن

۲- مختصر دایرة المعارف اسلامی ۵۷۸ (انگلیسی) طبع بریل لندن ۱۹۵۳ م

سی و سوم بنامند، سال ۳۴ قرار میدادند. باید گفت: که سالی بنام سال خراجی (شمسی) از قرنهای اول اسلامی مورد استعمال بوده و شاید زمان برقراری آن در عراق و ایران مقارن زمان حکومت عرب باشد^۱.

اما وضع سنه هجری

در سال ۱۷ هجرت چون حضرت عمر دیوانها و خراج و قوانین را وضع کرد، احتیاجی به نوشتن تاریخ یا فتنه، و درین باره از هر زمان نامی استشاره نمودند، وی گفت: ما حسابی داریم که آنرا ماه روز گوئیم، یعنی شمار ماهها و روزها. پس اعراب کلمات «ماه روز» را معرب ساخته و «مورخ» گفتند، و از آن مصدری را به قاعده عربی بروزن تفعیل تاریخ ساختند. و چون در تاریخ مبعث و مولد حضرت پیامبر (صلعم) اختلاف بود، بنابراین مبداء تاریخ خود را سال هجرت گرفتند، که در آن خلافتی نبود. تاریخ هجرت و وصول بمدینه روز دوشنبه ۸ ربیع الاول بود (۲۰ ستامبر ۶۲۲ م) ولی مسلمانان مبداء تاریخ خود را ماه اول یعنی محرم همان سال (پنجشنبه ۱۵ جولای ۶۲۲ م) گرفتند، و این تاریخ را در سال ۱۷ بعد از هجرت در عصر حضرت عمر معین کردند^۲. و حساب دوازده ماه قمری (اماد صورت کبیسه ۱۳ ماه) را که بموجب امر قرآنی بروءیت هلال تعلق داشت برگزیدند، و نامهای شهر را هم از قرار یک در آن وقت شهرت و رواج داشت به سلسله محرم و صفر الخ پذیرفتند، که نامهای شهر قمری را در جدول مخصوص این مبحث ذکر خواهم کرد.

اعراب مانند مردم زردشتی برای سی روز هر ماه نامهای خاصی را وضع نکردند، ولی در هر ماه سه سه شب را بنامهای مخصوص مطابق حال قمر و روشنی آن نامیدند بدین تفصیل:

سه شب اول ماه تا ۳ غر جمع غره یعنی اول هر چیز.

سه شب دوم ۴ تا ۶ نفل یا شهب (بضمه اول و فتحه دوم)

۱ - مقالات تقی زاید ۱۶۷ د ۱۶۷ مقاله مبداء تاریخ.

۲ - آثار الباقیه ۳۰، ۲۹

سه شب سوم ماه تا ۹ تسع (بضمه اول وفتحه دوم) یا بهر (بضمه اول وفتحه دوم)
 سه شب چهارم ماه تا ۱۲ عشر (بضمه اول وفتحه دوم)
 سه شب پنجم ماه تا ۱۵ بیض (بکسره اول وفتحه دوم)
 سه شب ششم ماه تا ۱۸ درع (به ضمه اول وفتحه دوم)
 سه شب هفتم ماه تا ۲۱ ظلم () () () ()
 سه شب هشتم ماه تا ۲۴ حنادس (بفتحه اول وکسره چهارم) یا دهم (بضمه اول
 و سکون دوم)

سه شب نهم ماه تا ۲۷ دآدی (بفتحه اول وکسره سوم)
 سه شب دهم ماه تا ۳۰ محاق (بکسره اول) (۱)
 هكذا شب اول ماه غره و شب چهارم بدر و شب اخیر سلخ بود.

سنوات و تقویمهای دیگر

علاوه بر تقاویم هندی و عربی هجری که در قرن اول فتوح اسلامی در خراسان
 و افغانستان رواج داشت، و ما شرح آنرا داده ایم، تقاویم دیگری نیز موجود بود
 بدین تفصیل:

۱ / تقویم مجوسی :

چنانچه در مبحث روزها و هفته گفتیم، یک قسمت مهم مردم افغانستان در قرن نخستین
 اسلامی کیش مزدیسناى زردشتی داشتند، و ایشان را حساب روزها و تقریمی بود
 بنام تاریخ مجوس یا مغان، (۲) که در خراسان و ماوراءالنهر رواج کامل داشت.
 ترتیب ماههای این تقویم در جدول مربوط این مبحث خواهد آمد، و آغاز آن از نخستین
 سال کشته شدن یزدگرد پادشاه آخرین ساسانی در مرو (۶۵۲ م ۳۱ هـ) بوده است.
 و بنا بگفته البیرونی در قانون مسعودی هم زردشتیان مغرب رود جیحون و هم ماوراءالنهر که
 میبضه و اسفندیاریه بودند، هر دو این مبداء تاریخ را بکار می بردند.^۳

۱- آثار الباقیه ۶۴

۲- این نام را البیرونی در آثار الباقیه و غیره باین تقویم داده است.

۳- مقالات تقی زاده ۱۸۲ بیعت

سال زردشتیان ۱۲ ماه ۳۰ روزه داشت که جمله ۳۶۰ و یک ربع روز بود ، اما پنج روز را در هر سال بنام پنجمی واندرگاه (اندرجاه معرب) به پایان ماه هشتم آبان الحاق می کردند ، که در خراسان این رسم باقی مانده و سال ۳۶۵ روز و یک ربع بود ، و این ربع را می گذاشتند ، تا که در مدت ۱۲۰ سال یکماه گردیده و عدد شهور این سال را ۱۳ می شمردند ، که کیسه باشد ، و پیروان کیش زردشت عقیده داشتند که مبداء سال ایشان از خلق انسان نخستین یعنی روز هر مزد ماه فروردین که آفتاب در نقطه اعتدال ربیعی متوسط آسمان بود آغاز شده است.^۱

۲/ تقویم بابلی :

دیگر از شهور و سنین مروج قرون اول اسلامی در افغانستان : ماههای بابلی است ، که در ملل سریان و یهود رواج داشته و یکی از تقاویم معروف عالم بود . در عصر کوشانیان مقارن قرن اول مسیحی در تخارستان این شهور را می نوشتند ، و دلیل این سخن کتیبه حدود ۱۶۰ م سرخ کوتل بغلانست ، که زبان آن دری قدیم یا تخاری و رسم الخط آن یونانی شکسته و تاریخ آنرا به ماه بابلی نوشته اند چنین : «به سی و یکم سال سلطنت : هنگام نیسان ماه»^۲

در اصل کتیبه بحروف یونانی NEICAN نوشته شده ، ولی معلوم نیست که تلفظ تخاری آن مانند یهودی نیسن بوده و یا مانند تقویم سریانی نیسان ؟ بقول بن ونیست این تقویم بابلی در زبان سغدی هم معمول بود ، و نیسان ماه هفتم سال رومی و اصلاً ماه بهاری بابلی معادل مارچ و اپریل فرنگی (حمل شمسی) و در تقویم سریانی نیز ماه هفتم ، ولی در سال مذهبی یهود ماه اول و سی روز بود ،^۳ و تحول این کلمه چنین است :

اکادی : نیسن ← آرامی : نیسن ← سریانی و عربی : نیسان .^۴

۱- آثار الباقیه ۴۳ و مقالات ۱۸۱

۲- مادوزبان دری ۱۴۰

۳- دایرة المعارف اسلامی ماده نیسان .

۴- الدخیل فی لغة العربیه ، مجله کلیه الاداب قاہرہ ۱-۴۹ می ۱۹۵۰ م

چون این تقویم در تخاری و سغدی رواج داشت و طوریکه گذشت اقلیت های یهودیان نیز در شهرهای خراسان بودند. پس روشن است که مردم این تقویم را می شناختند، و بقول البیرونی سال آن ۳۵۴ روز بحساب قمری و ماه اول هم نیسان بود، که ایام سرسبزی و تازگی اشجار و ازهار باشد^۱ و همین شهرت نیسان ماه و سوابق آن در خراسان بود، که در ادبیات دری اوایل قرون اسلامی نیز جای گرفت، و آنرا موسم شگفتگی و خرمی گفتند.

فرخی راست:

تا چون ز درباغ درایدمه نیسان از دیدن او تازه شود روی بساتین
(۲۹۶ دیوان)

وازین قدیم تر رود کی در قصیده معروف خود «مادری» گفته بود:

هم به خ اندر همی گذارد چونین تابگه نو بهار و نیمه نیسان
۳/ تقویم سیستانی:

البیرونی از احمد بن محمد مهندس سیستانی شنیده بود، که گذشتگان مردم سیستان (قبل از استعمال تقویم عربی) برای شهر خود نامهای خاصی داشتند، که ابتدای سال آن از ماهی مقارن فروردین بود^۲ و ازین برمی آید که سال سیستانیان هم شمسی بود، و ما نامهای شهر سیستان را در جدول مربوط خواهیم نوشت.

۴/ تقویم خوارزمی و سغدی:

این گاه شماری نیز در قرون نخستین اسلامی در سغد شمال خراسان و خوارزم موجود بود، که ما نامهای ماههای آنرا در جدول مربوط می نویسیم. مردم خوارزم مبداء تاریخ خود را از ساختمان آن می شمردند، که ۹۸۰ سال قبل از اسکندر بود، و بعد از آن چون در سنه (۶۱۶) اسکندری فرزند آفریغ خوارزم شاه، کاخ و قلعه فیروز دریک سمت شهر خوارزم بنا نهاد، آنرا مبداء تاریخ خود

۱- آثار الباقیه ۵۳

۲- همین کتاب ۴۲

شمردند ، که تافتح دوم خوارزم بدست قتیبه بن مسلم (۸۸ هجری بعد) همین تقویم خوارزمی را معمول می‌داشتند . ولی قتیبه از طرف خود «اسکجمو که بن از کا جوار» خوارزمشاه را در آنجا نصب کرد و تقویم خوارزم نیز مانند مسلمانان دیگر هجری شد، و قتیبه خط و رسوم و فرهنگ سغدی و خوارزمی را بکلی از بین برد، و کسانی که آنرا میدانستند نابود کرده شدند .

شهور تقویم خوارزم و سغد مانند شهور زردشتی در عدت و کمیت یکسان بود، ولی در مبادی برخی از شهور باهم اختلاف داشت ، و پنج روز مسترقه را به آخر سال ملحق میکردند ، و آغاز سال خود را از ششم فروردین و خرداد روز می‌شمردند ، و مردم خوارزم بزبان خود، و سغدیان بزبان سغدی، سی نام را مانند زردشتیان، برای سی روز داشتند، و برای خمسه مسترقه نیز نامهای خاصی در هر دو زبان بود، که البیرونی شرح آنرا داده است . ولی ایام هفته چنانچه گفته شد نداشته اند^۱ و آنرا بعد از نشروفتح اسلام از مسلمانان گرفتند .

جدول شهریکه در افغانستان مقارن ظهور اسلام رواج داشت از آثار الباقیه ص ۶۹ و کتاب الهند ۳۰۲ البیرونی

عدد	هری هجری	یهودی	زردشتی	سیستانی	سندی	خوارزمی	سریانی و نسطوری	هندی	ترکی
۱	مهرم	تشری	فروردین ماه	کوزد	نوسرد	ناوسارجمی	تشرین الاول	بیشاک	سجقان
۲	صفر	مرحشوان	اردی بهشت ماه	رمهر (دهو)	جرجم	اردوست	تشرین الاخر	تجرت (زیشت)	اود
۳	ربیع الاول	کسپو	خرداد ماه	اوسال	نیسلج	هروداد	کانون الاول	آثار	بارس
۴	ربیع الثاني	طیث (طیث)	تیر ماه	تیر کپانوا	نساکنج	جیری	کانون الاخر	شراپن (سراوان)	تفتخان
۵	جمادی الاولی	شفظ	مرداد ماه	سربزوا	اشناخنده	هندد	شباط	بهدر بد (بها دور)	لو
۶	جمادی الاخره	آذر	شهریور ماه	مربزوا	مرخندا	اخشر پوری	آذار	اسوج	یلان
۷	رجب	نسن	مهر ماه	مزور (توزر)	نگرن	اومری	قیسان	گارت (گارنگی)	یونف
۸	شعبان	ایر	آبان ماه	هرانوا	ابانج	قاناجین ایاناجین	ایار	منگس منگهر	فوی
۹	رمضان	سبون	آذر ماه	ار کپانوا	فوغ	ادی (ارو)	حزیران	پوش	پهچین
۱۰	شوال	تنز	دی ماه	کوپیت	مسانوچه	دیشرد	تموز	ماگ	تنوق
۱۱	ذوالقعدة	ارپ	بهمن ماه	کوشن (گرسن)	زیمنج	اخین (زمن)	آب	باگن	ایت
۱۲	ذوالحجه	ابول	اسفندار مذماه	ساروا	عشوم	اسپندارمهی	ابول	چپو	نوزکر

اعیاد و روز های خاص

در افغانستان مقارن ظهور اسلام، ارباب دیانت های مختلف، اعیاد و روز های خاصی داشته اند، که در تقویم مروج بین ایشان معین بوده است. و چون فاتحان عرب بادیین اسلام، بدین سرزمین آمدند، اکثر اعیاد و ایام مقدس دینی اسلامی نیز رواج یافت، ولی بقایای برخی از ایام و اعیاد قدیم تا کنون هم باقی مانده و دیده می شود. چون اعیاد و ایام خاص اسلامی، اکنون هم معمول و معلومست و هر کس آنرا می شناسد درینجا بشرح آن که تحصیل حاصل است نمی پردازیم، ولی درباره آنچه تا کنون ازین رفته، از نظر تاریخ شرحی میدهیم:

در سمت شرقی مملکت :

در سمت های شرقی مملکت که کیش و مراسم مشترکی با بودائیان و ادیان دیگر هندی داشتند، عید را زاتر = جاتر می گفتند، و بسا اعیاد مخصوص زنان و کودکان بود. روز دوم چیترا کشمیریان عیدی بنام اگدوس داشتند، که بیاد ظفر پادشاه خود متی MUTAI نام که برترکان پیروزی یافته برد جشن می گرفتند. و روز یازدهم همین ماه عیدی بود بنام هندولی چیترا، و در ۲۲ آن عید و روز خوشی بود که در آن آب تنی کرده و صدقه میدادند.

روز سوم بیساک عید زنان بنام گورتر زوجه مهادیو گرفته می شد، که بعد از غسل بدن، بدادن صدقات و سوختن بخور و روشن ساختن چراغها نزدیک بست آن انجام می یافت، و هم بتاریخ دهم ماه، برهمنان آتش عظیمی را در صحرا افروخته و تا روز ۱۶ همین مراسم را دوام میدادند، و در استوای ربیعی همین ماه، جشن

پسنت نیز گرفته می‌شد. روز اول ماه چیرت (جیتبه) اجتماعی عظیم کردند، و حاصل نوس کشتها را در آب برای تبرک انداختندی، و نیز عیدی بود برای زنان که آنرا روپ پنجه میگفتند.

تمام روز های ماه آشار (اساره) ایام صدقه بنام آهاری و تجدید اوانی بود، و در استقبال ماه شرابن (ساون) ضیافت هایی به برهمنان میدادند، و روز هشتم اسوج که قمر به منزل نوزدهم می‌آمد، عید مهانفمی بود که در آن نیشکر نوس را می‌چو شیدند و بزغالهار اقربانی میکردند. و روز پانزدهم که قمر در آخرین منزل میرسید. عید پهایه PUHAYA اجرامی شد، که در آن کشتی میگرفتند، و به حیوانات بازی میکردند و روز هفدهم صدقه‌ها را به برهمنان میدادند و نیز روز ۲۳ عید آشوک بود که در آن خوشی میکردند و کشتی میگرفتند.

در ماه بهادر و (بهادون) هنگا میکه قمر بمنزل دهم میرسید، بنام پتر پکش یعنی نیمه ماه، برای اجداد خویش جشن میگرفتند، و بنام ایشان صدقه میدادند، و روز سوم همین ماه عید هربالی مخصوص زنان بود. و روز هشتم و یازدهم بنام بربت عید کلان دیگری بود. و روز ۱۶ همین ماه عید کودکان بنام کراره گرفته می‌شد، که در آن اطفال را تزئین میکردند، و با نواع حیوانات بازی می نمودند، هنگامیکه قدر بد منزل چهارم میرسید، تاسه روز عیدی بنام گونالهد میگرفتند، و کشمیریان در ۲۶ همین ماه عیدی داشتند.

در اول ماه کار تک عید دیالی (دیوالی) بود که روز آن غسل و زینت کرده و بر گهای تنبول و فوفل را اهداء و از طرف شب چراغها می‌افروختند.

هکذا! روز سوم منگهر عید زنان. و ماه پوش (پوه) موقع جشن شیرینی خوری بود، و روز سوم آن عید ساگار تم و خوردن شلغم بود، و روز سوم ماه ماگ عید زنان و اجتماع ایشان در خانه های بزرگان نزد بت گور بود، که زنان با آب سرد بدن می‌شستند، و روز اول همین ماه بر بالای مواقع بلند آتش هامی افروختند.

روز ۲۳ همین ماه روز مانسر تک بود، که ضیافت های گوشت و ماش سیاه را میدادند،

دوازده ماه پگن بنام پورارتک برای برهمنان از آرد و روغن اقسام اطعمه می پختند، و زنان در خارج روستاها آتشی افروختند و شب ۱۶ که شوارتر بود تا آخر شب خواب نمیکردند، و بنام مهادیو گلها و خوش بویها رانثاری نمودند.

روز ۲۳ ماه پگن عید پو یته بود که در آن برنج و روغن و شکر را میخورند و هندوان ملتان عید آفتاب بنام سانیه پورژا تر داشتند، که در آن بطرف آفتاب سجدهها میکردند، و علاوه برین هندوان این عصر بسایام برای کسب ثواب و اوقات مسعود و منحوس داشتند.^۱

در مقابل این مردم شرقی بودایی یا هندو که مراسم بسیار خرافات آلودی داشتند، جامعه مزدیسنايي زردشتی نیز در افغانستان بود، که این مردم از زمان اوستایی که بلخ و سیستان و تمام خراسان پرور شگاه کیش مزدیسنا بود، درین سرزمین با عقاید و رسوم و سنن قدیم خویش میزیستند، و در قرن نخستین نشر اسلام نیز موجود بودند.

در آثاریکه از معبد سرخ کوتل بغلان برآمده، وجود آتش مقدس در آن معبد ثابت است، و در طول قرن دوم مسیحی در آنجا بقرار ضبط کتیبه سرخ کوتل ایر = اور پستو یعنی آتش پرستیده می شد، و هنگامیکه لشکر عرب بفتح این سرزمین آمد، نیز همین آتشکدهای مزدیسنايي در کوهساران افغانستان روشن بود. مثلاً در سنه ۱۷۸ ۷۹۴ هـ م چون هارون الرشید خلیفه عباسی فضل بن یحیی بر مکی را بر خراسان والی گردانید، او بقایای این آتشکدها را بر کند، و شاعر عرب مروان بن ابی حنصه در مدح او گفت:

ابحت جبال الکابلی ولم تدع بهن لئیران الضلالة موقدا^۲

زردشتیان در دوره اسلامی نیز بمقامات بزرگ رسیدند، و چون از زمان قدیم مردمی با فرهنگ و ثقافت بودند، در دستگاه خلفاء در خراسان و عراق موقعی مهم

۱- کتاب الهند ۸۶ بیعه

۲- عصر المأمون ۱/ ۱۴۳ تالیف دکتر احمد فرید رفاعی طبع قاهره ۱۹۲۷ م

داشته اند. در عصر وزارت اسماعیل صاحب بن عباد (۳۲۶ / ۸۳۸۵) دینار مجوسی در دیوان ری صدر و مردم متمول و توانگری بود، که در دیوان خود پرستندگان آتش را فراهم آورده بود، و مردی به صاحب، چاره این امر را چنین نوشت:

فان ایسرما فی قطع شاقته تطهیر دیوانه من عابدی النار^۱

یعنی: «علاج آسان این زخم حصه اسفل قدم اینست، که دیوان اواز پرستندگان آتش تطهیر گردد.»

ازین روایات برمی آید که زردشتیان در جامعه آنوقت خراسان موجود و محشور بوده و آشکدهای روشنی داشته اند، و بنا بر آن رسوم و اعیاد ایشان در قرون نخستین اسلامی شهرت یافت، و حتی مسلمانان و عرب نیز در اقامه برخی اعیاد، از ایشان تقلید کردند، و چون این اعیاد جزو ثقافت و ادب دوره اسلامی نیز قرار گرفت، ما آنرا باختصار در اینجا می آوریم، که اعیاد مشهورتر ایشان چنین بود:

اعیاد مرده خراسان:

جشن نو کروز Roc-KOC در پهلوی و نوروز (یوم الجدید) در دری که اعراب هم نوروز یا نیروز گفتند، از بزرگترین اعیاد مردم خراسان در اوایل عصر اسلامی بود، که از روز اول ماه اول سال شمسی یعنی تحویل آفتاب به برج حمل (بره) یا ماه فروردین آغاز می یافت.

اساساً آریائیان قدیم، در سال دو فصل سرما و گرما داشتند، که تقسیم سال به چهار فصل بعد تر پیدا شده^۲، و بموجب اوستا اولاً فصل سرما ده ماه و فصل گرمادوماه بود، ولی بعداً تا بستان هفت ماه و زمستان پنج ماه گردید^۳ که در آغاز فصل گرمایشن نوروز، و از آغاز فصل سرما جشن مهرگان بود، که اولین در فروردین ماه و اعتدال ربیعی و دومین در مهر ماه (یزان) و اعتدال خریفی واقع است. و این

۱- معجم الادب ۶۰۶ / ۲۶۲

۲- گاه شماری تقی زاده ۴۴

۳- و ندیداد، فرگرد ۱ بند ۲ و ۳

ثابت نگاهداشتن دوجشن مذکور هم بعد از اسلام عملی شده است.

پنج روز اول فروردین ماه نوروز عامه، و روز ششم نوروز بزرگ یا نوروز خاصه بود^۱، و در بامداد نوروز مردم بیکدیگر آب می پاشیدند و شکر را هدیه میدادند، و امرای اسلامی هم بمناسبت نوروز هدایای می پذیرفتند، و این هدایا در عهد بنی امیه از مردم عجم به ۱۰ تا ۱۰۰ میلیون درهم بالغ می شد،^۲ و چون نفوذ مردم خراسان بعد از ابو مسلم و برمکیان در دربار خلفا فراوان شد، استقبال نوروز و مهرگان از سر نو رونق یافت، و حتی شعرای عرب درباره این جشن های عجمی قصاید و اشعار ساختند، که حمزه بن حسن اصفهانی اینگونه اشعار و سروده ها در کتاب «اشعار السایره فی النیروز و المهرجان» فراهم آورده بود^۳. و رسم شاهان خراسان این بود، که درین روز (اول حمل) خلعت های بهاری تابستانی را بر سواران خویش بخش میکردند^۴ اما جشن مهرگان (مهرجان معرب) که از قدیم جشن میترا یعنی خدای نور و آفتاب بود، از روز ۱۶ مهر ماه آغاز، و بر روز ۲۱ یعنی رام روز انجام می یافت، که آغاز آن مهرگان عامه، و انجام آن مهرگان خاصه یا مهرگان بزرگ بود^۵ که تا عهد اسلامی و در بار غزنویان نیز دوام کرد.^۶ و مطابق روایات باستانی این جشن بیاد پیروزی افریدون بر بیوراسپ (ضحاک) وضع شده بود.^۷ و درین روز شاهان عجم تاجی را که دارای صورت آفتاب بود می پوشیدند، و سحر گاهان مقارن طلوع آفتاب مردی در صحن دربار ایستاده به آواز بلند گفتی:

۱- لیبیرونی در کتاب التفهیم ۲۵۳

۲- تاریخ تمدن اسلامی ۲-۲۲

۳- آثار الباقیه ۳۱

۴- آثار ۲۱۷

۵- حواشی برهان ۴-۲۰۶۵

۶- تاریخ بیهقی ۲۷۳

۷- سنن الامیر علی باب ۲۱

«ای فریشتگان! فرود آید، و شیاطین و بدکاران را ازین دنیا برانید»

مردم عقیده داشتند که خداوند درین روز زمین را گسترانید و جا نهار ادر بدنهار قرار داد، و بماه نیز روشنی و فروزندی را درین روز بخشید، و اگر کسی در مهرگان انار بخورد، و عرق گلاب را بپوید، از آفات برهد، و پادشاهان خراسان، درین روز خلعت های خزانی و رستمی را به سران سپاه می بخشیدند، و مردم درام روز مهرگان بزرگ ۲۱ مهر ماه بیکدیگر چنین دعا می گفتند: « هزار سال بزی ! »^۱ جشن مهرگان در ادبیات بعد از اسلام عرب و عجم در نهایت شهرتست، و جاحظ در کتاب « المحاسن والاضداد » فصلی در محاسن نیروز و مهرگان دارد مانند این بیت عربی:

المهرجان لنا یوم نسر به یوم تعظمه الاشراف والعجم

یعنی: «مهرگان روزیست که مادران شادمانی کنیم، و روزیست که اشراف و عجم آنرا گرامی دارند.»

عنصری در ستایش جشن مهرگان گفت:

مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال

نیکروز و نیکک جشن و نیک وقت و نیک حال

باری مهرگان در دوره اسلامی نیز با همان اهمیت قبل اسلامی خود باقی مانده بود. مثلاً در سنه ۱۲۰ هـ ۷۳۷ م هنگامیکه اسد بن عبدالله حکمران خراسان در بلخ بود، در جشن مهرگان حاضر آمد و بقیمت یک میلیون درهم تحفه هارا از حاکم هرات و دهقان آنجا گرفت، و بسا از امیران و دهقانان درین روز بحضورش آمدند.^۲ علاوه برین دو جشن بزرگ نوروز و مهرگان، اعیاد دیگری نیز در خراسان مقارن ظهور اسلام بود که مادرینجا با کوهی ذکر میکنیم:

۱/ باز:

که در عربی زمزمه و غنه گویند، و در روز سروش یعنی هفدهم فروردین ماه

۱- آثار الباقیه ۲۲۳

۲- طبری ۵/ ۴۶۵

از سخن باز ایستادن باشد و با کسی سخن نگویند ، و به نماز و تسبیح و سجده مشغول شوند . و این روز بنام فرشته سروش (جبریل) نامیده شده ، که بر اجنه و ساحران غالب و موکل شب باشد ، و هر شب سه بار از مردم شرجن و ساحران رادفع کند^۱ /۲ فروردیگان :

روز ۲۹ فروردین ماه، که نام روز باماه موافق آمده و آنرا بسبب توافق با نام ماه بزرگ می‌داشتند و جشن می‌گرفتند .^۲ /۳ اردی بهشتگان :

روز سوم ماه اردی بهشت بود، که نام روز و ماه موافقت داشت و جشن می‌گرفتند بنام فرشته یکه بر آتش و نور و ازاله بیمار یها و اظهار راستی و ارجاع حق بر باطل موکلست .^۳ /۴ شش جشن گاهنبار (گاهان بار) .

گاهنبار در پهلوی گاسانبار بود ، که گاس (گاه) + باراز ماده یاری YA-RE اوستا بمعنی سال است^۴ و پیروان دین زردشتی باین نام شش جشن در مواقع مختلف سال داشتند ، که به عقیده ایشان گویا خدا درین شش روز کائنات را آفریده است ، و این عقیده خلق عالم در شش روز^۵ ، در تورات و انجیل و قرآن شریف نیز مذکور است^۶

البیرونی گوید : «زرا دشت روزگار سال ، پاره ها کرده و گفته است که بهر پاره یی ایزد تعالی چیزی آفریده است ، چون آسمان و زمین و آب و گیاه و جانور و مردم ، تا عالم بسالی تمام آفریده شد ، و به اول هر یکی از این پاره ها پنج روز است نامشان گاهنبار»^۷

۱- آثار ۲۱۹ زین باب ۲۱ خطی

۲- همین دو کتاب .

۳- همین دو کتاب .

۴- حواشی برهان ۴ / ۱۷۷۱

۵- خلق الله السموات والارض فی ستة ایام (قرآن- الاعراف ۵۲)

۶ زین الاخبار باب ۲۱

۷- کتاب التفهیم ۲۶۰

گاهنبارها عین از عصر اوستایی بین مردم خراسان معمول بوده و اینست تلخیص شناسایی آن قرار شرح خرده اوستا و البیرونی و گردیزی، که در اوستا هر عید گه‌نبار (یشیریه) یکروز، ولی در کتب مابعد سنتی زردشتی پنج روز است:

اول:

گه‌نبار نخستین در یسنامند یوی زرمیمه MAIDHYOIZAREMAYA بود، (مدیوم زرم‌گاه - البیرونی) در روز چهل و پنجمین سال، از تاریخ ۱۱ ماه اردی بهشت و روز خور آغاز، و تا ۱۵ همین ماه که روز دی بمهر بود ختم می‌شد، که ایام خلقت آسمان باشد.

دوم:

گه‌نبار دوم در یسنامند یوی شیمه MAIDHYO-SHEME (مدیوشم‌گاه - البیرونی) از روز صد و پنجمین سال مطابق ۱۱ تیر ماه تا ۱۵ همین ماه، که در آن آب آفریده شده است.

سوم:

این گه‌نبار در اوستا پیتی شهیه PAITISHHAHYA بود، در روز صد و هشتاد و پنجمین سال، مطابق ۲۶ تا ۳۰ شهریور ماه، که از اشتاد روز آغاز، و روز پیدایش زمین شمرده می‌شد، و البیرونی نام آنرا «فیثه‌هیم‌گاه» آورده است.

چهارم:

در اوستا ایثریمه AYATHRIMA (ایاثرم‌گاه - البیرونی) روز دویست و دهمین سال، و روز اشتاد از ۲۶ تا آخر مهر ماه است، که در آن درختان و نباتات خلق شده است.

پنجم:

در اوستا میذه یاثریه MAIDHYAIRYA (مدیا یریم‌گاه - البیرونی) روز دویست و نودمین سال و مهر روز ۱۶ دی ماه تا ۲۰، که در آن بهایم خلق شده است.

ششم:

در اوستا هیه مسپت میذیه HIAMASPATHMAEDAYA (همشفث میذ‌گاه - البیرونی)

سه صد و شصت و پنجمین روز سال، در پنج روز اندر گاه (پنجه دزدیده = خمسه مسترقه) دوام میگرد و گویند که در آن انسان خلق شده است.^۱

این گاهان بارششمین را در حقیقت بیاد مردگان میگردفتند، که فروردگان (فروردجان معرب) هم گفته میشود، و درین ایام خور دنیها را در ناوس ها (دخمهای) مردگان و آشامیدنیها را بر بام های خانه ها می گذاشتند و چنین می پنداشتند که ارواح مردگان درین ایام بر میگردند، و ازین اطعمه قوت میگیرند، و برای اینکه این ارواح از بوی آن لذت برند، در خانه های خرد راسن (کاج یا سوسن کوهی) را بخور میگردند،^۲ و عقیده داشتند که اگر کسی در صبح روز اول حمل پیش از سخن طعم بهی را بچشد و اترج را بپوید، تمام سال وی سعد خواهد بود. و اگر قمر درین روز در منازل ناری بودی مردم شهد نوشیدندی، و اگر در منازل آبی بودی، آب نوشیدندی.^۳

باین ترتیب شش گاهانبار که هر یکی ۵ روز بود، در طول سال، مدت سی روز عید گرفته میشود، و این رسم از عصر اوستایی تا قرون نخستین اسلامی دوام داشت، و حتی شهرت اعیاد گاهان بار، نزد مسلمانان و اعراب نیز بدرجه بی بود، که این کلمه در هر دو زبان تازی و دری جزو ادب گردید و مردم آنرا بطور عید و روزهای شادمانی می شناختند. ابونواس شاعر معروف عرب (۱۴۵ / ۱۹۸ هـ) که بدر بار رشید و امین و مأمون محشور بود گوید:

والزو کروز الکبار و جشن کا هنبار

که درین بیت جشن گاهان بار را بانوروز بزرگ یکجا آورده است. اسدی طوسی گفت:

بفر فریدون و هنگک نهنگک بگاه گهنبار هوشنگک شننگک^۴

۱- کتاب التفهیم ۲۶۰ وزین الاخبار خطی باب ۲۲ و آثار الباقیه ۲۱۵ بیعد و خرده اوستا ۲۱۵ بیعد

۲- ساسانیان ۲۲۳ و آثار ۲۲۴

۳- آثار ۲۲۵

۴- خت فرس ۱۵۶

۵/ خور دادگان :

روز ششم ماه خور داد که نام این روز هم خور داد است ، چون دو نام با هم توافق داشت جشن می گرفتند و خور داد نام ملکی است که بر پرورش مردم و درختان و نباتات و ازاله نجاسات موکل است .^۱

۶/ جشن نیلوفر :

در روز خور داد ششم تیر ماه گرفته میشد ، ولی این عید نورواج یافته و قدیم نبود .^۲

۷/ تیرگان :

روز سیزدهم ماه تیر ، که بانام روز موافق بود ، جشن تیرگان گرفته می شد ، و به قول گردیزی : «و این آن روز بود که آرش تیر انداخت اندران وقت که میان منوچهر و افراسیاب صلح افتاد ... و آن اندر کوهی افتاد میان فرغانه و طخارستان ، و آن روز دیگر بدین کوه رسید و مغان دیگر روز جشن کنند و گویند دیگر را اینجا رسید .»^۳

البیرونی گوید که ۱۳ ماه تیر ، عید تیرگان صغیر و چهاردهم آن جشن تیرگان کبیر باشد ، و مردم درین عید غسل کنند ، و سفا لینها و آتشدا نها بشکنند ، و گندم با میوه بپزند و بخورند .^۴

۸/ مردادگان :

روز هفتم مرداد ماه که نام روز هم مرداد است جشن مردادگان بود ، و مرداد نام فریشته موکل نگهداری جهان و اغذیه و ادویه نباتی مزبل گرسنگی و بیمار است .^۵

۱- آثار الباقیه ۲۲۰

۲- همین کتاب

۳- زین الاخبار خطی باب ۲۲

۴- آثار ۲۲۰ ، زین باب ۲۲ ، ساسانیان ۲۲۶ ، التفهیم ۲۵۴

۵- آثار ۲۲۱

۹/ شهر بورگان:

روز چهارم شهر یور ماه که نام روز هم شهر یور و به جهت توافق این دو جشن بود. و شهر یور نام ملک موکل جو اهر سبعمه و فلزات و قوام صنعت های دنیا است. و این عید را آذر جشن هم می گفتند، زیرا آخر ایام تابستان و آغاز سرما و میل مردم به آتش افروختن بود، و بنا برین در خانه های خود آتش عظیم می افروختند و گویند که این جشن را مردم خراسان از رسوم تخارستان گرفته و آنرا از تاریخ اول زمستان به اول خزان آورده بودند.^۱

۱۰/ آبانگان:

دهم آبان ماه که با روز آبان مصادف بود، به جهت توافق اسمین بنام آبانگان عید گرفته می شد، که مردم بیاد برخی از موفقیت های اجتماعی و عمرانی شادمانی میکردند و بقول گردیزی: «و اندر آبانگان با مرز و طهماسب، بزرگ آب روان کردند در جویها که افراسیاب بیاکنده بود، و هم اندرین روز خبر رسید، به همه کشورها که پاشاهی از ضحاک بشدوبه افریدون رسید، و مردمان بر مال و ملک خویش مالک گشتند و بازن و فرزند خویش اندر ایمنی بنشستند، که اندر روز گارا یمنی نبود»^۲

۱۱/ آذر جشن (بهار جشن)

روز نهم آذر ماه مقارن بود با روز آذر، که به جهت توافق این دو نام جشن آذر بنام ملک موکل آتش گرفته می شد، و زردشتیان درین روز آتشکده ها را زیارت میکردند، و بدن را با آتش گرم می ساختند، زیرا آذر ماه آخر موسم زمستان و شدت سرما بود.^۳ این جشن را بمناسبت وصول ایام بهار «وهار جشن» هم گفتندی، و از اول آذر ماه آغاز گشتی، که در عصر اسلامی بزبان تازی آنرا عید کوب الکوسج می گفتند.^۴

۱- آثار ۲۲۲ و ۲۲۶ و ۲۲۷

۲- زمین الاخبار خطی باب ۲۲

۳- آثار ۲۲۵

۴- ۲۲۷

گردیزی گوید: «اما بهار جشن که اورا رکوب کوسج، گویند... و اندرین روز مردی کوسه را بر خرنشاندندی، جامه غلیله (آسترزیرزه) پوشید، و دستار خویش اندر سر بسته، و بادبیزن برداشته، خود را بادهمی کردی... و اشارت کردی مردمان را که سر ما گذشت و گر ما آمد. ۱ این مرد کوسه را که براستری سوار بودی، چوزوسیر و گوشت و خوردنیها و نوشابه های گرم دافع سرما خوراندندی، و درین روز برو آب افشانددندی، ولی او بادبیزن زدی و به آواز بلند گفتی: گرما، گرما! و مردم درین عید طرب و خوشی کردند. ۲»

۱۲/ خرم روز:

بتاریخ اول ماه دی (خورماه) جشن خرم روز بود، که این ماه دی بتزد یک مغان ماه خداست و روز اول آنرا هم بنام هرمزد (خدای حکیم) دانند، و این روز را سخت مبارک دارند، و «نودروز» نیز گویندش، که ازین روز تا نودروز نوروز باشد.^۳ در جشن خرم روز، پادشاه از تخت شاهی پایین می آمد، و جامه های سپید می پوشید، و با مردم در بیابان برفرش سپید می نشست، و بدون حاجب و طنطنه شاهی با مردم در کارهای ایشان سخن میگفت، و با کشاورزان و دهقانان گپ میزد، و نان میخورد، و بایشان میگفت: امروز من مانند شما و برادران هستم، زیرا قوام دتبا بر عمرانیست که اکنون بدست شما انجام می شود (یعنی زراعت) و این عمران هم بر حکومت موقوفست، که یکی از دیگر بی نیاز شده نمی تواند. چون چنین است: پس ما و شما با هم برادر بجان برابریم مانند او شهنگ وویکرد.^۴

۱- زین باب ۲۲

۲- مروج الذهب ۲/۱۰۶

۳- زین باب ۲۲

۴- ژ-ا- ۲۲۵، بقول کریستن سین ویکر دسومین برادر هوشنگ هسانست که وایکرته

VAE'KERETA یعنی سرزمین قند هار بدو منسوبست و بموجب فصل نخستین وندیداد این سرزمین هفتمین کشوریست که اهوره مزدا خلق کرد (حماسه سرایی دوایران ۲۸۳)

روز ۱۴ دیماه (روز گوش) عیدی بود بنام سیر سور که در آن سیر و شراب میخورده^۱ و با گوشت، ترکاریها را می پختند تا از شر شیطان برهند، و از بیماریهایی که در و اوج شهر می پراگندند نجات یابند. ^۱ و بقول گردیزی : «درین روز سیر سور، مغان طعامها سازند و بخورند و چنین گویند که آن طعامها مضرت دیوان را دفع کند، و اندرین روز بود، که دیوان بر جم غلبه کردند، و او را بکشتند. ^۲

۱۴ / بتیگان :

روز پانزدهم دیماه (روز دی بمهر) عید بتیگان بود، که بگفته گردیزی : «روز بتیگان آن باشد که مغان تماثیلا کنند، چون مردم از گل یا از آرد، و آن تماثیل را از پس درها سخت کنند. ^۳

چنین بنظر می آید که نام این عید را از کلمه بت ساخته باشند، که درین روز مردم از گل یا آرد بت ها و هیکل های ساختند. ولی به تصریح البیرونی و گردیزی این رسم در دوره اسلامی متروک گشت. زیرا از آن بوی شرک و بت پرستی می آمد که منافی دین اسلام بود.

۱۵ / شب گاو کتل ؟

در شام ۱۵ دیماه که شب روز مهر و ۱۶ دیماه بود، عیدی بنام «گاو کتل» گرفته می شد، این نام در نسخ خطی کتب تاریخ تحریف شده و صورت اصیل آن بدست نمی آید. البیرونی این عید را بدو نام درامزینان ؟ و کاکتل ؟^۴ آورده، و در نسخ خطی زین الاخبار گردیزی هم بدو شکل گاو کهل ؟ گاو کلیل ؟ ضبط گردیده، که هر یکی ازین اشکال محل تأملند. کریستن سین نیز در تعیین اصل نام متردد است ولی عقیده دارد، که جزو نخستین کلمه گاو است، که این عید با داستان گاو افریدون

۱- آثار ۲۲۶

۲- زین باب ۲۲

۳- زین و آثار ۲۲۶

۴- آثار ۲۲۶

گردیزی گوید: اما شب گاو کتل؟ که از پس پانزدهم ماه باشد آنست که گاوی را بیاریند و بیرون آرند و چنین گویند که چون افریدون را از شیر ماد رباز کردند بر گاو نشست و اندرین روز بود که آن گاو اثنیان پد را افریدون را اطلاق کردند که ضحاک اورا از اثنیان باز داشته بود، کار بروی تنگ گرفته بود، و مغان بدین سبب آنروز را بزرگ دارند از جهت افریدون و اثنیان را . ۲

البیرونی نیز همین داستان را در شرح عید گاو کتل می نویسد و گوید: « که درین روز افریدون بر گاوی سوار شد، و در شام آنروز همین گاو در حالیکه گردون (گادی) مهتاب رامی کشید ظهور کردی و پس ازان غایب شدی. و اگر کسی آنرا دیدی در همان ساعت مجاب الدعوه بودی. و در همین شب این گاو بر فراز کوهی عظیم بشکل گاو سپید دیده شدی. اگر آن سال فراوانی بودی اورا دوبار دیدندی والا اگر خشکسالی بودی یکبار بنظر آمدی . ۳

کریستن سین درینجا به يك پیاله سیمین موزه ارمیتاژ لنین گراد از عصر ساسانیان بنام پیاله کلیمووا اشاره مینماید که بران رب النوع ماهتاب بر تخت نشسته و بر دورادور او حلقه هلال موجود است، و این تخت بر گردون (گادی) سوار است که آنرا چهار گاو مست و جوان میکشند . ۴ و ممکن است که این شکل پیاله مربوط بدین داستان باشد که البیرونی نقل کرده است .

چون درین شب گاوی را می آراستند و بیرون می آوردند، و مردم هم آنرا می دیدند، و تماشا میکردند، پس میتوانیم نام این عید را طوریکه البیرونی ضبط کرده گاو کتل بشماریم، چه کسل یا کتل (بفتحتین) در پنبنتو تا کنون بمعنی

۱- ساسانیان ۲۲۹

۲- زین باب ۲۲

۳- درینجا نسخه مطبوع آثار الباقیه در صفحه ۲۲۶ بریدگی دارد، و متأسفانه این مبحث

مقطوعست .

۴- ساسانیان ۲۲۹

تماشا و دیدن است .

۱۶ / بهمنجنه یا بهمنگان :

روز دوم بهمن ماه (بهمن روز) عید بهمنگان (معرب آن بهمنجنه) بود و رسم عجم چنین بود که اندرین روز دیگی می پختند از همه نباتها و دانگوها (آش هفت دانه) و تخمها و گوشتهای هر حیوانی اندرومی کردند، و آنرا دیگک بهمنجنه میخواندند و بهر جای می فروختند. و اندرین روز بهمن سرخ (نام گیاه) با شیر تازه میخوردند، و آنرا مبارک دانسته و چنین می گفتند که حفظ را سود دارد و چشم بدباز دارد ^۱.

البیرونی ترتیب دیگک مهمانی دانه های خوردنی و گوشت حیوانات و مرغان و تره و نبات را از مراسم خراسان داند ^۲، و چون شرح این جشن در آثار الباقیه از نسخ خطی و مطبوع ساقط شده، جزویات آنرا شرح نتوان داد. ولی از آثار ادبی دری و عربی دوره اسلامی و اطلاعات تاریخی پدیدار است، که این جشن را مانند سده و مهرگان و نوروز تا قرن ششم هجری نیز معمول میداشتند. عثمان مختاری غزنوی از گویندگان او آخر عهد غزنوی (قرن ششم هجری) گفت :

بهمنجنه است خیزومی آر، ای چراغری تا بر چنین گوهرشادی ز گنج می
انوری ابیوردی خراسانی گفت :

اندر آمد ز در حجره من صبحدمی روز بهمنجنه، یعنی دوم بهمن ماه

۱۷ / جشن سده

از مشهورترین اعیاد از منته قبل از اسلام بود، که تا پنجم قرن عصر اسلامی نیز دوام داشت. و البیرونی آنرا در غایت ایجاز چنین ستوده است :

« بهمن روز است از بهمن ماه، و آنروز دهم بود و اندر شبش که میان روز دهم

۱- زین باب ۲۲

۲- کتاب التمهیم ۲۵۷

است و میان روز یازدهم آتشیاز نند بگوز و بادام، و گرد برگرد آن شراب خورند و لِه و شادی کنند... اما سبب نامش چنانست که از او تا نوروز پنج‌جاه روز است و پنج‌جاه شب. و نیز گفتند که اندرین روز از فرزندان پدر نخستین، صد تن تمام شدند. ۱

باری رسم آتش افروزی شب جشن سده، مربوط به روایات قدیم آریائیان باختری و داستان هوشنگ یا فریدون و ضحاک بود، که در دربارهای شاهان ما بعد باقی ماند، و جشن سده که در عربی سَدَق و سَدَق (بفتح تین) گویند مسلماً تا عهد سلاجقه معمول بود، حتی امام غزالی (۴۵۰/۵۰۵ هـ) در کیمیای سعادت گوید که در بازارها برای سده بوق سفالین فروشد، و این شعار گبران است. و نیز ملکشاه سلجوقی در شب ۱۸ ذی‌حجه ۴۸۴ هـ در بغداد جشن سده گرفت، که ابو القاسم مطرزی در ستایش آن بر رسم آتش افروزی هم اشاره کرده و گفت:

و کل نار من العشاق مضرمة
 من نار قلبی او من لیلة السدق
 (آتش دل من و آتش شب سده و هر آتشی که می افروزد اثر عشق است.)
 عنصری راست:

سده جشن ملوک نامدار است ز افریدون و از جم یادگار است^۲
فردوسی ریشه جشن سده را در روایات قدیم چنین نشان میدهد:
 شب آمد بر افروخت آتش بکوه همان شاه و برگرد شاه آن گروه
 یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
 ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی یاد چون او دگر شهریار^۳
 ۱۸/مردگیران:

در پنجم ماه اسفند از مذ که روز اسفند از مذ است، برای توافق نام ماه باروز، جشن می‌گرفتند که بنام اسفند از مذ ملک موکل برزن صالح پاکدامن نیکو کار شوی

۱- کتاب الفهم ۲۵۷

۲- زین الاخبار ۲۲ و آثار ۲۲۶

۳- حواشی علامه همامی بر کتاب الفهم ۲۵۹

۴- شاهنامه ۱۷/۱

دوست مسمی بود، و آنرا مردگیران ازین رو می‌گفتند که خاص زنان بود، و مردان بر زنان بخشش‌ها می‌کردند.^۱

گردیزی گوید: این روز پنجم اسفندار مذباشد، که این هم نام فرشته ایست که بر زمین موکل است و برزنان پاکیزه و مستوره، و اندر روز گارپیشین این عید خاصه مرزنان را بودی، و این روز را مردگیران گفتندی که بمراد خویش مرد گرفتندی. و اندرین روز کتبه الرقاع گویند و تعویذها نویسند از بهر حشرات و هوام را. و بر در هاود یوارها بر بشلایند تا مضرت آن کمتر باشد.^۲

البیرونی الفاظ و جملات رقیتی را می‌آورد که برای دفع حشرات آنرا درین روز از طلوع فجر تا طلوع آفتاب بر کاغذهای چهار گوشه می‌نوشتند، و کلمات مخلوط فارسی و عربی را داشت. این تعویذ را بر دیوارهای سه طرف خانه می‌چسباندند، و دیوار یکطرف مقابل صدرخانه را بازمی‌گذاشتند تا حشرات از آن طرف بیرون روند.^۳

اعیاد سغد و خوارزم :

تا اینجامر اسم و روزهای شادمانی و اعیاد مردم افغانستان را در شرق و غرب مملکت باختصار نوشتیم، اکنون می‌رویم به شمال خراسان و روزها یکه در بین مردم سغد و خوارزم معمول بوده است. زیرا ایشان با مردم خراسان مرکزی و جنوبی همواره روابط مشترک فرهنگی و اجتماعی داشته‌اند، و در جریان فتوح اسلامی سرنوشت یکسان و مشابهی را دیده‌اند.

بقول البیرونی آغاز موسم گرمای سغدیان روز اول ماه نو سرد بود (و ماناهای شهور سغد را در جدول مربوط مبحث تقویم و اوقات داده‌ایم) و ایشان را در شمار شهور و آغاز سالها با دیگر مردم خراسان اختلافی نبود، الا در موقع ایزاد پنجه‌دزدیده.

۱- آثار ۲۲۹

۲- یعنی بچسباندند.

۳- زین‌الاخبار باب ۲۲

۴- آثار ۲۳۰

سغدیان آغاز سال خود را از رجوع جمشید بتخت شاهی می کردند، و اعیاد و روز های خاص بازار داشتند، که عید را آغام (جمع عربی آن آغامات) و روز بازار را ماخیره (معرب آن ماخیرج) می گفتند. اول ماه نوسرذ، نوروز بز رنگ بود، و روز ۲۸ همین ماه عید مجوسیان بخارا بود که آن را رامش آغام می گفتند و در دیه رامش RAMUSH در آتشکده آنجا فراهم می آمدند، که آغامات عزیز ترین اعیاد ایشان بود، و هر روز به نوبت در نزد رئیس آن قریه برای خوردن و نوش گرد می آمدند، در ماه نیسنج (نیسان) روز دوازدهم آن ماخیرج اول و در ماه بساکنج (بساک) روز هفتم بیکنج آغام بود که در دیه بیکند فراهم می آمدند.

و روز دوازدهم همین ماه ماخیرج دوم، و روز پانزدهم عید عمس خواره بود که درین روز جزمیوه و نبات و شراب چیزی نمی خوردند، و از خوردن آنها بیکه به آتش رسیده باشد حذر می جستند.

در ماه اشنا خندا: روز ۱۸ عید بابه خواره یابامی خواره بود که در آن شیرۀ پاکیزه می نوشیدند، و روز ۲۶ عید گرم خواره گرفته می شد.

در ماه مژی خندا: روز ۳ قیام بازار دیه کمجکت و عید کشمین بود. و روز ۱۵ همین ماه بازار طراویس باشد، که بازرگانان اطراف در آن دیه تاهفت روز فراهم می آمدند.

در ماه فغان: روز نخستین این ماه عید نیم سرده یعنی نصف سال بود، و روز دوم آن را «من عید خواره» می گفتند که در آتش کده ها گرد آمدندی، و خوراک خاصی که از آرد ارزن و روغن و شکر سازند بخوردند. روز نهم فغان «تسیس، آغام» و بیست و پنجم آن اول «گرم خواره»، و روز نهم ابانج، آخر عید گرم خواره بود. در ماه مسافروغ: از روز ۵ تا ۱۵ عید بود، و بعد از آن در دیه شرغ از طرف مسلمانان تا هفت روز بازار برپا می شد، که در کتاب التفهیم آغاز آن رایاز دهم و دوام آن را تاده روز نوشته است.

در ماه ژیمدنج: روز ۲۴ عید «باذامکام» بود، و در آخر ماه خشوم، سغدیان بیاد

مردگان می گریستند و خورا که و نوشابه را برای مردگان می گذاشتند و «پنجه دزدیده» را برین ماه می افزودند، و علاوه برین اعیاد در روستا های بخارا و سغدروز های خاص برای بازار در هر ماه معین بود^۱

مخفی نماند که این رسم روز بازار، تا کنون هم در برخی از بلاد افغانستان شمالی و حتی در روستا های ماوراء خبیر و وادی پشاور باقی مانده، و از همان عصر های اوایل دوره اسلامی تا کنون معمور است، و هم رسم آتش بازی در شهرها و آتش افروزی بالای کوهها در قبایل افغانی و خورا کهای خاص را در ایام معینه خوردن تا کنون هم می بینیم. ولی همان رسوم قدیم در ایام متبرک تقویم اسلامی مانند عیدین و شب برات (۱۵ شعبان) و چهارشنبه آخرین صفر و غیره بعمل می آید.

البیرونی علاوه بر روزهای سغدیان که در بالا ذکر رفت، برخی از اعیاد خوارزمیان را ضبط کرده که در اینجا بطور نمونه اعیاد خراسانیان شمالی آورده می شود: وی گوید: «مغان خوارزم از پس سغدیان همی روند بحدیث ماهها، و میان هر دو گروه بناها خلاف نیست مگر باندازه آن خلاف که بلغت ایشانست. و خوارزمیان را اندر ماههای خویش روزهاست معروف، و نوروزشان «ناوسارزی» خوانند.»^۲ این عید نوروز که آغاز سال بود، در آثار الباقیه باملائی «ناوسارچی» آمده که شکل خوارزمی همان نوسر ز سغدی باشد (سر زه SAREZA در اوستا بمعنی سال بود) اما روز اول هروداذ:

که ماه سوم سال است مطابق ششم خرداد ماه، در ایام قبل از اسلام زمان شدت گرما و کندن لباس و عریانی بود، و این روز را «اریجهاس چوزان» می گفتند یعنی (سیخرج من اللباس) و این کلمه به «اریجاسوان» (در التفهیم ارعاسوان) تبدیل یافت، که وقت گرما و کاشتن کنجد باشد و آنچه باوی کارند.

در ماه چیری:

روز ۱۵ ماه چهارم عید اجغار یعنی آتش افروخته بود، که در زمان قدیم در فصل

۱- آثار ۲۳ بیعد و کتاب التفهیم ۲۶۶ بیعد

۲- کتاب التفهیم ۲۶۸

خزان و نیازمندی به آتش می افتاد، ولی بعد از اسلام به تابستان آمد و چون ازین عید هفتاد روز گذرد، به زرع گندم خزانی آغازند، و بشبهای آن آتش افروزند بگردار سده و گرد بر گرد آن سبک خورند .

ماه اخشوری:

روز اول ماه ششم، عید فغریه (فغریه؟) است، یعنی مخرج شاه^۱، که درین روز شاهان خراززم به شتائیه بدفع غزان برمی آمدند و مرزهای خود را نگهداری میکردند.

ماه اومری:

روز اول ماه اومری عید «ازدا کند خوار» یعنی روز خوردن نان مشحم بود، که برگرد تنورهای افروخته فراهم آمده و نان مشحم میخورند، و روز ۱۳ همین ماه عید «چیری روج» بمنزلت عید مهرگان بزرگ بود، و روز ۲۱ را «عید رام روج»^۲ گفتندی .

ماه ریمژد:

روز ۱ ماه دهم ریمژد عیدی بود که آنرا باختلاف املاهای منقوله نیم خب یانیمخت میگفتند، که اصل آن «مینج اخیب» برد، یعنی شب مینه، و مینه نام یکی از ملکات ایشان باشد، که درین روز بسبب برودت هوا مرده بود، مردم خوارزم درین روز بخور و دود و خور دنیهای خوشبوی برای دفع جن و ارواح شریره داشتند، و وقت این عید را بمیان زمستان آورده بودند .

ماه اسپندار مجی:

روز چهارم این ماه بنام خیژ (یعنی قیام که در پنتو تا کنون بهمین معنی است) عید میگرفتند، و روز دهم آنرا عید و خشنکام و و خشن میخواندند^۳، و این نام ملک

۱- این نام در خوارزمی مرکب از دو جزو خواهد بود: فغ = بغ (بمعنی خدا او شاه) + بریه از ماده برای و بر آمدن که معنی آن جمعا همین «مخرج شاه» باشد .

۲- کلمه روج به روج پنتو نزدیکست بمعنی روج .

۳- وادی و خشن ورود و خشاب تا کنون بطرف جنوب دو شبه واقع و یکی از معاونان شمالی رویای ۲ موست، و ماخذ کلمه او کس هم همین و خشن قدیم است .

موکل آبست خاصه دریای جیحون را. اما روز بیستم اسپندار مجی عید اینجه بود.

که معنی آن اصدیسه (خانه های بهم نزدیک - منتهی الارب) باشد.^۱

علاوه برین خوارزمیان شش عید دیگر هم داشتند :

۱/ بنخجاچی رید: روز ۱۱ نواسارچی که مردم «نواسارچکانیک» هم میگفتند.

۲/ میث سخن رید: روز اول چیری که مردم «اجغارمینیک» هم میگفتند.

۳- مذبیان رید: روز ۱۵ همداد که مردم «انجمرد کانیک» هم میگفتند.

۴- میث زرمی رید: روز ۱۵ اومری که مردم «خیرروچکانیک» هم میگفتند.

۵/^۲ روز اول ریمژد که مردم «کجذریکانیک» هم میگفتند.

۶/ ارثمین رید: روز اول اخمن که مردم «ارثمین دکانیک» هم میگفتند.

مردم خوارزم پنج روز رابه ماه اسپندار مجی مانند پروردگان الحاق میکردند، و درین

روزها برای ارواح مردگان خویش در ناسها و دخمه ها خوراکها میگذاشتند^۳

۱- کتاب التفهیم ۲۶۹ بعد و آثار الباقیه ۲۳۵ بعد.

۲- در نسخه خطی آثار الباقیه جایش سپید بود.

۳- آثار الباقیه ۲۳۷. محققان گویند که در اسامی خوارزمی این اعیاد خلطی واقع شده،

ویکی بجای دیگری درج شده که نامهای حقیقی آن بعدس هیننگک چنین است :

۱- مذبیارید ۲- ؟ ۳- میث- زرمی رید ۴- میث- شم رید ۵- بیچ خخی رید.

۶- ارثمین رید. (بیست مقاله تقی زاده ۴۰۵)

ابنيه و تعميرات و شهرها

هيون تسنگ كه در عشره نخستين سنه هجري ولايات شرقى مملكت را ديده است، تعميرات و ابنيه بلاد شرقى و گرم سير را كه در آب و هوا به هند شبیه بوده در جمله كشورهاي مجاور هند شرح و تفصيل ميدهد، وي گويد: شهرها و قصبات، ديوارهاي پهن و بلند دارند، كه داراي دروازههاي مدخل باشند، بازارها و كوچهها و جادهها كثيف و پرپيچ و خم است، و دكانهاي كوچك چوبي بهر دو طرف جادهها موجود مي باشد، و دكانهاي قصابان و ماهي گيران و رقصان و كناسان و امثال آنها در خارج شهر جاي دارد.

بدورخانههاي مردم، ديوارهاي پستي وجود داشته كه در بين آن حويلي و صحن خانه است، اين ديوارها را اكثر از خشت خام يا پخته مي سازند، برجهاي بالا و سقفها از چوب يا بانس است، و هر خانه برنده يا ماهتابي (بالاخانه) دارد، كه آنرا از چوب سازند، و روي آنرا چونه يا گچ كاري نمايند، و يابه كاشي مزين گردانند، براي پوشانيدن سقفني و شاخچههاي خشك و خشت پخته و تخته را استعمال كنند. و برخي از تعميرات شباهتي با ابنيه چين دارد.

سنگهارامه (معابد) با مهارت تعمير شده، و در هر يك از چهار گوشه آن يك برج سه طبقه بنا گشته، كه سرهاي آن به مهارت تام باشكال مختلفه كنده كاري شده است، دروازهها و روشن دانهها و ديوارهاي آن رنگ آميزي و حجرههاي آن از داخل مزين از و خارج ساده است. در وسط عمارت سنگهارامه يك سالون بزرگ و رفيعي موجود

می باشد. که باطراف آن اطاقهای متعدده چند منزله و بالاخانهای مختلف الاضلاع بنا می شود. و دروازه های این ابنیه بطرف مشرق بازمی شود.^۱

قراریکه فاهیان تصریح میکند معبد شهر پشکلاوتی (چهارسده) که در بالا حصار کنونی آنجا خرابه زار آن باقیمانده باسیم وزرتزین شده بود^۲، که در عصر هیون تسنگک تزینات سنگهای نفیس نقش دار و چوبهای منقوش آن دیدنی بود.^۳ ابنیه اوایل دوره اسلامی افغانستان و شهرهای آن سالم نمانده و در وقایع بعدی و تاراجهای مکرر تاتار بخاک یکسان گردیده، ولی آنچه از نمونه های تعمیر آن وقت باقی مانده و در کمال اهمیت است، بقایای ستوپه های مخروبه بود ایست، که در تمام ولایات شرقی افغانستان بر سر تپه ها و در مواقع محفوظ دوران سر راه بنا یافته است.

این ابنیه را اکنون در محاوره عامه پښتو و دری توپ گویند: چون مقارن اسلام در ولایات شرقی و شمالی افغانستان کیش بودایی رواج داشت، این مردم استخوان و یا خاکستر جسم بودا و یاموی او را در چنین معابد نگهداری و پرستش میکردند، و هنگامیکه هیون تسنگک این ولایات را می دید، در هر شهر و هر جایسی از چنین معابد ذکر هادارد، و چون این معابد را با جواهر و طلا و مواد گرانبهاتزین میکردند، و مبالغ هنگفتی بطور تحفه و نذرانه در آن فراهم می آمد، بنا برین از خوف تاراج چپاول چیان^۴، چنین معابد را در گوشه های کوهساران و دره ها و بالای تپه های بلند ساختندی که حفاظت آن میسر باشد.

بقایای آثار ستوپه های بودایی اکنون در شمال کابل و ولایات شمالی و جنوبی تا قندهار بنظر می آید، که يك نمونه کامل آن در گلدره موسهی لوگرد در حد و د

۱- سی-یو-کی کتاب دو ۱۳۲۲

۲- سی-یو-کی، سفرنامه فاهیان ۱۲

۳- سی-یو-کی ۱۱۰

۴- بقول هیون تسنگک در نوا سنگهارامه بلخ، بت بودا به آنقدر جواهر گرانبه امرصع و اطاق آن به مواد ثمینه تزین شده بود که شاهوخان پسر پادشاه هفتالی قصد غارت آنرا کرد (سی-یو-کی کتاب

اول ۱۰۹)

۵۰ میلی جنوب شرقی کابل باقیست. اصل این ستوپه ها اعموماً از سنگ می ساختند، که در مقابل حوادث جوی مقاومت داشته باشد. در ستوپه مذکور سنگ کاری بسیار استوار و زیبا وسیله گل شده، و از طرف بیرون منظر خوب و تزئیناتی دارد، که با تعمیرات سبک هندی شباهتی برساند.

بالای ستوپه ها اعموماً با گنبد خشتی می پوشانیدند، و در تمام معبد خشت پخته بظرف نمی آید، پایه ها و تزئینات خارجی آن سنگی است، و گنبد ها را با خشت خام بسیار ضخیم و کلان می پوشانیدند. دیوارهای داخل اطاقها را با چونه رنگ سرخ یا سیاه خاکستری که اکنون سندله گویند اندوده اند.

عموماً اصل معبد را بالای رأس تپه ها بنا میکردند، اما حجرات و مساکن راهبان و متولیان را در اطراف آن ولی جدا از اصل معبد می ساختند.

بنای نو بهار بلخ:

از اذنبه بسیار معروف این عصر نو سنگهارامه (نو او بهار = نو بهار) بلخ است که بطرف جنوب مغرب شهر واقع، و یکی از سلاطین سابقه آنرا اعمار کرده بود، و در دالان جنوبی آن لگن و دندان و جاروب بود امر صعب به جواهر گران بها موجود بود، ستوپه شمالی این معبد ارتفاع ۲۰۰ فوت با کاشی الماسی و احجار کریمه زینت یافته بود.^۱

جغرافیا نویسان عرب همین قدر می نویسند که معبد نو بهار در ربض واقع بود، و رود بلخ آب از جنب دروازه نو بهار میگذشت، و طوری که محمود بن امیر ولی بخاری در قرن ۱۷ م مینویسد: دروازه نو بهار در سمت جنوبی شهر واقع بود، که در زمان او آنرا دروازه خواجا سلطان احمد گفتندی.^۲

سلطان محمد مفتی بلخی (حدود ۸۹۷۰ هـ) گوید: که از عجایب بلخ آن برد. که در چپا خان بلخ آل برمک خانه بی ساخته بودند که صد گز در صد گز بوده است، دو یست گز بلندی آن و از اطراف عالم، سلاطین و مردم بطواف آن می آمدند، و در زمان خلافت

۱- سی- یو- کی کتاب اول ۱۱۰

۲- جغرافیای تاریخی بارتولد ۵۹ بحواله بحر الاسرار فی مناقب الاحرار محمود بخاری (خطی)

امیرالمومنین عثمان آن خانه را ویران ساختند، و جای چپاخان در قبلة بلخ است.^۱
بارتولد گوید که بموجب يك شرح چینی درین معبد نو بهار چندتن از مقدسین
بودایی مدفون بوده‌اند. در شمال معبد مدفنی برای حفظ استخوانها ساخته بودند، که
دویست فترت ارتفاع داشت، و در جنوب آن معبد قدیم دیگری بود.^۲

این بناهای معبد نو بهار بلخ تا يك قرن بعد از اسلام هم باقی بود، که درین اوقات
يك قبه یا گنبد بزرگی داشت و نویسندگان عرب نام آنرا با اشکال مختلف استن- است-
اسبت ضبط کرده‌اند، و یاقوت آنرا استن می نویسد، که ارتفاع آن از صد گز زیاد بود،
و رواقهای مدوری را بهر طرف داشت، و در اطراف آن ۳۶۰ حجره برای سکونت
خادمان و متولیان آن بنا یافته بود، و قبه بزرگ آنرا به حریر پوشاندندی، و پرچم‌های
این معبد در ترمذ که دوازده فرسخ از آن فاصله داشت دیده شدی.^۳

مسعودی در حدود ۱۵۳۳۰ ۹۴ م می نویسد: که بنای نو بهار بلخ در نهایت محکمی
است و بر بالای آن اعلام ابریشمین سبز را بر سر نیزها بطول صد گز برافراشته‌اند، و
دیوارهای چار طرف آن هم بلند و پهن است.^۴

بقول این فقیه همدانی گنبد نو بهار «اشیت» نامیده می شد، که باندازه صد گز
بلندی و پهنایی داشت، و در اطراف آن ۳۶۰ حجره برای متولیان آن موجود بود، و شاهان
کابل و چین زیارت این معبد آمدندی و به بت بزرگی که در آن بود نیایش کردند، زیرا
نو بهار معبد بت پرستان بود.^۵

برخی از ارباب نظر را عقیده برینست که این کلمات استن- استب و غیره همه
محرقات کلمه ستوپه است، که بر معابد خاص بودایی اطلاق شدی.^۶ و این قبه

۱- معجم الغرایب خطی ۷۴ بیعه

۲- جغرافیای تاریخی ۵۹

۳- معجم البلدان ۵ / ۳۰۷

۴- مروج الذهب ۲ / ۱۳۷

۵- کتاب البلدان ۲۲۳

۶- سید سلیمان ندوی در تعلقات عرب و هند ۱۲۱

بزرگی که پرچمهای آن تادوازده فرسخ دیده شدی، همان بنایست که هیون تسنگک ارتفاع آنرا تادو صدفت مینویسد.

ستوپه عموماً بنای مدوری بشکل نیم کره بوده و آنرا از سنگهای تراشیده و یا خشت پخته می ساختند، که گاهی درهنداشکال هرمی و برجی نیز داشته است. اولی آنچه درسرزمین های غربی دریای سند تا آمو ساخته اند، سقف ابنیه غالباً گنبدی بوده و از همین رواکثر آن فروریخته و در مقابل حوادث طبیعی مخصوصاً زلزله مقاومت نکرده است.

سبک ابنیه کابل و خراسان:

صنعت بنای معابد و ستوپه های بودایی تادو قرن اول هجری اسلامی در افغانستان دوام کرد و بانشر اسلام از بین رفت. این صنعت مرکب بود از عناصر هندی بودایی و آثار صنعت یونانی و بقایای هنر بنا سازی قدیم خراسانی که از مدنیت دوره کوشانی و ساسانی باقی مانده بود.

در قرن نخستین میلادی، آثار سبک تعمیر پارس، که نمونه های آن در ستونهای پرسی پولس (تخت جمشید) شیراز دیده می شود، تا واسط هندرسیده بود، و مخصوصاً در ابنیه قدیم وادی گندهار اوپشاور فراوان بنظر می آید، ولی این اثر بعد از اسکندر باثریونانی تبدیل گردید، که در ابنیه کابل تا کشمیر بر مجسمه ها و ستونهای پدیدار است. و این سبک تا اوایل عصر اسلامی دوام داشت، که بعدها اعراب فاتح سبک نیمه خراسانی و نیمه عربی را رواج دادند، که از آن جمله استعمال خشت های لعابی و کاشی از صنعت قدیم پارس در آن دخیل بود.^۲

هنگامیکه اعراب فاتح به خراسان و سرزمین های مجاور شرقی آن وارد شدند، درینجا سبک خاص تعمیر را یافتند که غالباً همین سبک تعمیر معابد و ستوپه سازی باشد. احمد بن یحیی بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ ۸۹۲ م) گوید: فاتح عربی عبدالرحمن

۱- تمدن هند از گوستا و لویون ترجمه اردو ۳۵۷

۲- همین کتاب ۳۰۳

ابن سمره SAMURA که عساکرش از سیستان تا کابل پیش رفته بود، از اسیران کابل دوجوان کابلی را به بصره برد، تادرانجا در کاخ خودش مسجدی را بر سبک بنای کابل بساختند.^۱

از جزویات این سبک خبری نداریم، ولی ممیزاتی که هیون تسنگ از بناهای معابد بودایی و ستوپه ها ذکر کرده و نیز مورخان عربی آنرا شرح مزید داده اند، فی الجمله معلوماتی راجع باین سبک بدست می آید، و ما در سطور گذشته شرح دادیم. اما آنچه در فصل سوم این کتاب درباره پایتخت بومسلم خراسانی و دارالاماره بنا کرده او در ماجان و روهحوالت مسالک الممالک اصطخری نوشتیم: گویا این سبک تعمیر نیز در بنای قبه بزرگ خشتی با بناهای ستوپه ها اشتراکی داشته، و بجای پرچم های سبز تاریخی نوبهار بلخ، برین قبه بزرگ کاخ بومسلم، پرچم سیاه شعار خلافت عباسیان افراشته می شد.

در ابنیه خراسانی خشت و سنگ و چوب را استعمال کرده اند^۲، و در برخی از بناهای قدیمه سنگ و خشت خام بنظر می آید، و برای تزئین نیز از مواد معدنی که در خراسان بدست می آمد کار می گرفتند، مانند گچ و چونه و گل های نرم و سپید و کاشی های پخته منقوش و رنگین، که در استعمال این مواد تعمیری، صحت تناسب و ذوق سلیم را بکار برده اند.

استعمال چوب برای ستون و سقف های مرتفع نیز از خصایص این سبک است، چنانچه در بعضی مساجد قدیم، ستونهای چوبی دیده می شود، و نیز در نساپور، گوشه غربی خراسان، گنبد های بزرگی را از چوب ساخته اند. اما چون استعمال چوب در ابنیه موجب سرعت انهدام آن بوده، از قرن سوم هجری استعمال ستونهای سنگی و خشتی معمول گردیده است.

شاید بتوان گفت: که در ساختن مقابر گنبد دار، معماران تاحدی از فن معماری

۱- فتوح البلدان ۴۸۹

۲- گوگتور زکی محمد حسن در صنایع حجم بعد از اسلام ۴۳

هلینی و یا مسیحیت شرقی متأثر شده ، و این روش را از ان اقتباس نموده اند . و این حدس بیشتر از این تأیید می شود ، که امویان و عباسیان در مقابر معروف گنبد ساخته اند . هنگامیکه مابہ ساختمانهای آتشکده های دوره قبل از اسلام و یا مقارن ظهور اسلام متوجه شویم و ببینیم که بفرز آتشکده ها گنبدی می ساختند ، که بریک قاعده مربعی استوار بود ، بنابراین نتیجه میگیریم که معماران این سرزمین ، ماهر تر از رومیان بودند . زیرا معماران رومی فقط توانسته اند ، گنبدهایی را که می ساختند بر روی ستونهایی که از مجموع آنها دایره یی تشکیل می یافت و یا بریک قاعده اسطوانه یی دایره شکل بسازند . ولی گنبد های این سرزمین مقرنس هایی داشت که بوسیله آنها ارکان چهارگانه گنبد به تدریج بالا برده و بکاسه داخلی گنبد میرسید ، و گنبد هم شکل پیازی داشت که خشت کاری کاشی سطح خارجی آنرا می پوشانید ، و منظره آن زیبا بود .^۱

از خصایص دیگر این سبک معماریست که برای آرایش ابنیه ، تزیینات مسطح را بکار برده و از آرایش های برجسته که ابنیه هندی و اروپایی را سنگین کرده و باری بر آنها شده است خودداری نموده اند ، و بدین وسیله ساختمان را از وضع طبیعی خارج نساخته اند . و گچ بری بناهای ایشان نیز ماهرانه است ، که گاهی کاشی و معرق و خرف رنگین و منقش نیز در آن استعمال می شد^۲ ، و نقوش دیواری که قدیم ترین نمونه های آن بر دیوار های نگارین سموچهای بامیان موجود است ، نیز در برخی از ابنیه بکار میرفت ، که بقایای آنرا بقول بیهقی در کاخ باغ عدنانی مسعود بن سلطان محمود در هرات می یابیم^۳ ، و اکنون نمونه های کوچک این گونه نقوش دیواری از کاخهای غزنویان در لشکری بازار بست کنار هلمند هم کشف شده است ، و بقول البشاری مردم زرنج

۱- صنایع ایران بعد از اسلام ۴۵ تا ۵۲

۲- همین کتاب ۵۹

۳- تاریخ بیهقی ۱ / ۱۳۱

در تزیین ابنیه و بنای عمارات، از مدام اقالیم دیگر ماهر تر بودند.^۱
 از آثار یکه در نساپور خراسان بوسیله حفریات موزه مترو پولتن برآمده و
 بحدود سال ۵۳۵۰ ۹۶۱ م تعلق دارد توان دریافت: که خراسان صنعت معماری
 قدیمی را داشته و نمونه های آن در قرن چهارم هجری پیروی می شده و ترسیم
 اشکال حیوانی و گلهاو برگک نخل را بر دیوارها ثابت می سازد، و ترتیب گچ بری
 نساپور، حلقه مهم ارتباط بین زمان بنی عباس و دوره های مابعد بشمار می آید، و گچ
 بریهای نساپور از لحاظ اسلوب با آثار سامره (عراق) و ناین (ایران) ارتباط دارد.
 ولی در آنها تعبیرات و اصول تزیینی جدید که بعدها از مختصات تزیینات اسلامی شد دیده
 می شود. و پرکاری و مبالغه در تزیین سطوح در نساپور تکمیل شده است.^۲
 با استیلای عرب بر خراسان و رواج خط و زبان عربی، تغییری در صنعت معماری
 و تزیین عمارات بوجود آمد، و بقول س، فلوری S.FLURY در کتاب صنایع ایران:
 هیچ صنعت، خطر ابا این وسعت و عمومیت، برای تزیین و آرایش ساختمانهای دینی
 و غیر آن بکار نبوده است.^۳

شهر بخارا:

در ماوراءالنهر شمال خراسان نیز آثار برخی از عمارات مهم بنظرمی آید،
 که از انجمله بنای کهندزارگ بخارا را که جای باشش پادشاهان و امیران و زندان
 و دیوانها و کاخ شاهی و خزینه بود، یک نمونه خوب سبک بنای خراسانی توان
 شمرد، و ابوبکر محمد نرشخی شرح آنرا بحواله کتاب خزاین العلوم ابوالحسن
 نیشاپوری چنین نگاشته است:

«چون بیدون بخارا اخذات بملک نشست... کس فرستاد و این حصار آبادان
 کرد، و آن کاخ که بود وی آباد کرد، و نام خویش بر آهن نوشت و بر در کاخ محکم.

۱- احسن التقاسیم ۳۰۵

۲- راهنمای صنایع اسلامی ۹۵

۳- تاریخ صنایع ایران از دکتر کریستی ویلسن ۱۳۰

تاروزگار مترجم، آن آهن بردر آن کاخ بود. چون بیدون بخاراخذات این کاخ را بنا کرد، ویران شد، باز بنا کرد، و باز ویران شد، چند بار بنا میکرد و باز ویران میشد. حکما را جمع کردند و تدبیری خواستند، بران اتفاق افتاد که این کاخ را بر شکل بنات النعش که بر آسمانست بنا کنند به هفت ستون سنگین. بران صورت ویران نشد.^۱ کهندز بخارا بقول اصطخری دو دروازه داشت: یکی دروازه ریگستان یا علف فروشان در مغرب. ددیگر دروازه غوریان یا دروازه مسجد آدینه، که علاوه برین مقدسی دو باب دیگر:

باب السهله و باب الجامع را هم برای کهندز بخارا ذکر کرده است،^۲ که باب آخرین همان دروازه مسجد آدینه اصطخری باشد.

اما شهرستان (مدینه) بخارا هفت دروازه آهنین داشت: دروازه آهن- دروازه نور- دروازه حقره- دروازه کهندز- دروازه بنی سعد- دروازه بنی اسدیا دروازه مهره- دروازه شهرستان. و کهندز در پشت دروازه شهرستان بود، که قصر شاهی و خزاین و زندان هم در آن بود. اما مسجد جامع بخارا در شهرستان صحن نیکو داشت، ربض بخاراده دروازه داشت: دروازه میدان بر سر راه خراسان- دروازه ابراهیم بسوی مشرق- دروازه مردکشان یا مردقشه- دروازه کلاباذ هر دو بر راه نسف و بلخ- دروازه نوبهار- دروازه سمرقند- دروازه فغاسکون- دروازه رامیتیه- دروازه حدشروان بر سر راه خوارزم- دروازه غشج- که اصطخری دروازه یازدهم را بنام دروازه ریو هم آورده است.

کاخ شاهی نزدیک باب السهله کهندز رو بقبله بود، که مجلل ترین ابنیه بلاد اسلامی شمرده می شد و برخی از بازارها دروازه هم داشت. اطراف بخارا پراز باغ و سبزه زارها بود، که قصور شامخ در بین آن دیده می شد، و نه‌های جاری داشت، و خانهای آن گلین و بازارها فراخ و گرما بها پاک بود^۳. و کویهای مشهور شهر بخارا

۱- تاریخ بخارا ۲۹۱

۲- احسن التقاسیم ۲۸۰

۳- یاقوت و اصطخری و مقدسی.

هبارت بود از: کوی، رندان - کوی وزیر بن ایوب یا کوی کاخ مقر امرای بخارا - کوی علاه سفدی.^۱ (درباره بنای حصار ررض بخارا چند صفحه بعد به مبحث شهرسازی رجوع فرمائید)

شهر زرنج:

شهرهای خراسان و سرزمین های متصل شرقی و شمالی آن در اوایل فتوح اسلامی در نهایت وسعت و بزرگی بودند، بازارها و مساجد و حمام ها و مدارس و کاخها و بستانها و کارگاهها داشتند، پایتخت معروف سیستان زرننگ (زرنج معرب) بقول مورخ:

«شارستان بزرگ حصین دارد، که خود چند شهری باشد، از دیگر شهرها، وانگاه آنرا مدینه العذراء گویند که هرگز هیچکسی نتوانست آنرا ستدن الا تابدادند... و شهر بست بذات خود قایم که به هیچ شهری محتاج نیست. و اگر کاروان گسسته گردد همه چیزی از نعمت هاء الوان و جامه هاء بزرگوار و آنچه ملوک را واهل مروت را باید همه اندران شهر یافته شود... و از شهر هاء دور، بار بکشتی بیارند تا اندر قصبه... و عرصه شهر و سواد آن فراخست...»^۲

زرننگ قصبه سیستان شهری با حصار و پیرامن او خندق بود، و شهر آن پنج دراز آهن و ررض هم باره و سیزده در داشت^۳، آنرا شهر رتیل می گفتند، و محیط این شهر چهار فرسخ بود^۴، و بقول ابن حر قل و ابن الفدا و غیره شهر قدیم «رام شهرستان» بوده و بقایای آن بر سه فرسخی دست راست راه کرمان پدیدار بود. چون جوی سیستان ناگاه بریده شد، و آب از آنجا ماند، مردم به زرننگ انتقال کردند، و این شهر در حدود سال ۲۰ هـ ۶۴۰ م بدست مسلمانان مفتوح شد، و شارستان آن پنج دروازه داشت:

۱/ در کهنه یاد پارس. ۲/ در نو که هر دو بغرب بوده و از آن به پارس میرفتند.

۱- تاریخ بخارا ۵۲۱ بهمد

۲- تاریخ سیستان ۱۲

۳- حدود العالم ۶۳

۴- البلدان یعقوبی ۴۵

۳/ در کرکویه بطرف شمال و خراسان . ۴/ در نیشک بطرف بست . ۵/ در طعام
بجنوب شهر که کاخهای صفاریان در آن بود، و از سه در، جوی در کهنه و جوی درنو،
و جوی در طعام جاری می شد .

اما بازارهای شهر: بازار عمرو لیث که مسجد و بیمارستان هم در آن بود، و روزی
هزار درهم کرایه داشت . بازار سراجان - بازارنو.^۱

اما درهای ربض: سیزده بود: ۱/ در مینا بسوی پارس . ۲/ باب جرجان .
۳/ باب شیرک . ۴/ باب بوشتاراق . ۵/ باب شعیب . ۶/ باب نوخیک (نو خیزک)
۷/ درالکان (آکار) ۸/ باب نیشک . ۹/ باب کرکویه . ۱۰/ باب اسپریس (یعنی
میدان اسپ دوانی) ۱۱/ باب غنجره . ۱۲/ باب بارستان . ۱۳/ باب رودگران
یارودگران.^۲

از ابنیه معروف و کاخهای زرنج: قصر دارالاماره و قصر حوربندان در ربض،
وسرای حیک بن مالک در شارستان و کوشک یعقوبی در ربض بین دروازه پارس
و در طعام، و مسجد آدینه و در اندران شهر و در پارس پیش ربض، و محله دانش بیرون
شارستان، و کوی سینک نزدیک کوشک یعقوبی، و کوی زنان و کوی رخ و کوی
فراه، و کوی گوشه و کوی میار و سرای بوالحسینی و سرای بایوسفی و سرای ارتاشی
مشهور بودند.^۳ و مسجد جامع وزندان و دارالاماره نزدیک دودروازه جنوب غربی
برجاده پارس واقع بود، و ارگ بین باب نیشک و باب کرکویه افتاده بود که خزانها
در آن می گذاشتند، و اکثر ابنیه زرنج از خشت خام و گل بود . زیرا چوب آنرا کویه
میخورد، و سرایهای تجارته در داخل و خارج شهر و دفاتر سرکاری در ربض وقوع
داشت . و طول بازار بیرونی به نیم فرسخ میرسید، و در تمام شهر آب جاری و سردابها
بود، و حوالی شهر در زمین شوره و ریگزار خرماسان داشت، و نزدیک مسجد جامع

۱ - تاریخ سیستان و اصطخری و اشکال العالم خطی .

۲ - اصطخری ۲۴۰

۳ - تاریخ سیستان

دو حوض پخته بود، که آب از انجا به شهر تقسیم می شد.^۱
 بندهای آب وریگ: برای شهر زرنج بندهای آب وریگ بسته بودند، مانند بند کندک
 بردریای هلمند که طرف در کرکوی را آبیاری میکرد، و بندهای دیگر آب وریگ^۲
 بقول بشاری: زرنج پایتخت سیستان حصنی منیع شگفت آورد داشت که از عجایب
 آنوقت شمرده می شد، و مردم آن دارای فطانت و هو شیاری و ادب و دانشمندی بودند،
 معادن و فوا که آن مشهور و بنا برین «بصره خراسان» نامیده می شد و حصنی عجیب داشت،
 که بدور آن خندق بود دارای آب جاری، و مسجد و زندان هم درین شهر بود، و در
 مقابل آن بنای عجیبی وقوع داشت، که دو مناره قدیم در آن برافراشته شده و سومین
 آن را یعقوب لیث از روی (صفر) ساخته بود، و این بناها از عصر ساسانیانست.

شهر زرنج بوسیله آب هلمند مشروب میگشت، و دریک منزلی زرنج نهر طعام
 از آن جدامی شد و تمام روستاها را آب میداد، تا که به نیشک می رسید، و از آن جوی
 دیگر بنام باشترود که تا کزک طول داشت جاری شدی، که درینجا بندی را بر آن
 ساخته بودند تا آب آن به بحیره نیفتد، و این بحیره بطول زیاده از بیست فرسخ
 و عرض یک منزل افتاده است.^۳

مادر باره وضع آبیاری زرنج شرحی را در قسمت زراعت و سیستم آبیاری همین
 فصل دادیم، که در انجا خواندنیست.

شهر بلخ

در اوایل دوره اسلامی و هنگام سفر هیون تسنگ که بلخ را بتاريخ ۲۰ ماه اپریل
 ۶۳۰ م مطابق ۳۱ حمل سال نهم هجری دیده بود، این شهر ۲۰ لی مساوی شش و نیم میل
 محیط داشته و «راجگر» یعنی پایتخت کوچک شمرده می شد، نفوس آن کم و یکصد
 معبد بودائی دارای سه هزار زاهد مذهب کوچک بودایی در آن بودند.^۴ که شرح معبد

۱- جغرافیه خلافت شرقی ۵۰۵ ببعد

۲- تاریخ سیستان و اصطخری ۲۴۲ و رساله زرنج تألیف من طبع کابل ۱۳۲۰ ش

۳- احسن التماسیم ۳۰۵ و ۳۲۹ و ۳۳۳

۴- سی- یو- کی کتاب اول ۱۰۹

مرکزی نوبهار آن قبلاً داده شد .

شهر بلخ در فتوح و جنگهای لشکریان عربی آسیب دید، و نوبهار آن بعد از سال ۵۴۰ هـ ۶۶۰ م از طرف قیس بن هیشم والی خراسان تخریب شده،^۱ و مقرر عسکری در بروقان دو فرسخی آن بود، تا که در حدود ۱۰۷ هـ ۷۲۵ م اسد بن عبدالله به امارت خراسان مقرر شد، و به عمران مجدد بلخ توجه کرد، و دبیرانهای حکومتی را با مقرر عسکری به شهر بلخ انتقال داد، و یکی از عمایید خراسان و رئیس متولیان معبد نوبهار بلخ ابو خالد برمک بن برمک را به تعمیر مجدد شهر گماشت^۲، و هم او اسد آباد بلخ را بنام خویش ساخت .^۳

بعد از بن بلخ یکی از شهرهای چارگانه بزرگ خراسان و مقرر حکمرانان و قوای عرب برای صفحات جنوب آمو و و بدهاء حرکات عسکری و اشکر کشی ها برای ماوراء جیحون بود، که جغرافیانویسان عرب درباره آن اطلاعات مغتنمی میدهند، مثلاً:^۴ مولف نام معلوم حدود العالم گوید: که بلخ شهری بزرگست و خرم و مستقر خسروان بوده و اندر وی بناهای خسروانست بانقشها و کار کرد های عجیب و ویران گشته که آنرا نوبهار خوانند. و جای بازار گانانست و آبادان، و رود آن از حد بامیان برود، و بنزدیک بلخ بدوازده قسم گردد، و شهر فرود آید و همه اندر کشت و برزروستاها بکار شود. و او را شهرستانسیت با باره محکم، و اندر ربض او بازارهای بسیار است.^۴ اما بلخ بقول بشاری مقدسی شهری بود به حسن موقع و فراخی راهها و فراوانی انهار و اشجار و صفای آب و بلندی کاخها و حصار و مسجد جامع آن مشهور بود، و از محصور غله های آن در هر سال مالی عظیم بخرانه دولت رسیدی، و دارای باررگانیهای سود مند و خراسته های فراوان بود، و تجار نگاه سند شمرده شدی، و باره آن در کمال استواری بودی.

۱ - فوح البلدان ۵۰۴

۲ - طبری ۵ - ۳۸۸

۳ - مجمل التواریخ و القصاص ۱۹۴

۴ - حدود العالم ۶۱

مسجد جامع بلخ در بین بازار شهر واقع شده و زیننه زیبائی داشت، که آنرا به چوب منقش پوشیده بودند، و شهر بلخ هفت دروازه داشت :

باب نوبهار - باب رجه (رخنه) - باب جدید - باب هندوان - باب بهود - باب شست بند - باب یحیی (بختی) . شهر نهر بزرگی داشت و خندقی اطراف آنرا احاطه میکرد، و تمام آبادیهای آن از گل بود ^۱ .

اصطخری گوید: که بلخ حصار گلی دارد و ربض، و مسجد جامع در وسط شهر است، که در حوالی آن بازارهاست، و این مسجد همواره از مردم پر می باشد، و شهر بوسیله نهری که ده آس نامیده می شود، و در ربض باب نوبهار جاریست سیراب می شود. آب این نهر باندازه ده آسیاست و روستاها را تا سیاه گرس سبز می سازد و باغهاو تاکستانها دارد ^۲ .

بقول بعقوبی بلخ دو حصار داشت که در زمان قبل از ان دارای سه حصار و دوازده در بود، و آنرا میانه خراسان می پنداشتند، که به فرغانه وری و سیستان و خوارزم و کرمان و ملتان و قندهار و کشمیر بهر طرف سی سی مرحله فاصله داشت، و حصار ربض بلخ دارای چهار دروازه و مساحت شهر سه میل در سه میل بود، و سی و هفت شهرک مربوط بلخ شمرده می شد ^۳ .

شهر بلخ که در فتنه چنگیزی تخریب شده بود، هنگامیکه بعد از ۵۷۳۲ ابن بطوطه آنرا می دید، با وجود ویرانی منظر باشکوهی داشت، و بناهای اصلی کاملاً استوار بوده و آثار مسجد و مدارس بر جای و نقوش پایه های عمارات غالباً بر نگ لاجورد بود. ^۴ و بقایای بلخ تا قرن دهم هجری هم وجود داشت، و سلطان محمد مفتی بلخی (حدود ۵۹۷۰ - ۱۰۶۲ م) گوید که بلخ بیست نوبت ویران شده و پس عمارت یافته. و این قلعه که اکنون مسکن مردم است مشهور است به قلعه هندوان، که در زمان

۱- احسن التقا سیم ۳۰۲

۲- مالک الممالک ۲۷۸

۳- البلدان ۵۱

۴- سفرنامه ابن بطوطه ۳۸۷ ترجمه فارسی طبع تهران ۱۳۴۷ ش

ابو مسلم مروزی بنا شده، و دیوار شمالی آنرا امیر حسین گورکان در ۱۳۶۳ ۵۷۶۵ م تجدید تعمیر نمود، و چون در سنه ۵۷۷۱ ۱۳۶۹ م امیر تیمور بلخ را مسخر کرد، قلعه قدیم را ویران نمود، و از جمله عمارات قدیم در و دو ستون از سنگ مرمر باقیست، که دورش یازده گز و بلندی ستون چهل گز است. و در سنه ۵۹۴۵ ۱۵۴۰ م کستن قرا سلطان قلعه جدید را محیط هندوان نمود، و درین وقت آبادی بلخ يك فرسنگ در يك فرسنگ بود.^۱

وضع آخرین خرابیهای بلخ بقول ابی که در سال ۱۸۸۶ م بلخ را دیده چنین بود: قطر دایره باروی قدیم تقریباً $6\frac{1}{4}$ میل انگلیسی و دارای چهار دروازه بوده، از طرف شمال غرب خرابه‌های قلعه مرتفع تری بشهر وصل می شد. در زاویه جنوب شرقی قلعه ارگ واقع و ارتفاع آن از ۵۰ فوت بیشتر بود، و جای آب در آن قلعه بنظر نمی آید. در قرن (۱۷) ارگ را شهر درون می گفتند. در قرن ۱۹ فقط قسمت جنوبی شهر مسکون و در جنب دروازه غربی سه محراب مرتفع نمایان بود، که مردم آنرا از بقایای مسجد جامع می پنداشتند. بازارها از شرق بغرب و از شمال بجنوب احداث شده، و در شرق مسجد جامع آثار چهار سو یعنی گنبد مرکزی و آثار خندق هم بردو. دور حصار نمایان بود.

آثار مسجد سبز و مدرسه بلخ دیده می شد، قلعه هندوان قدیم بشرق شهر کنونی بود که موقع نوبهار را هم در تپه های جنوبی شهر تخت رستم و تپه رستم تعیین میکردند که از خاک و خشت ساخته شده بود.^۲

غزنه

هیون تسنگ زایر چینی بتاريخ ۲۵ جون ۶۴۴ م مطابق ۲۴ قمری در هوسه (غزنه) پایتخت تسو-کو-چا (اراکوزیا) بود، وی محیط این شهر را ۳۰ لی مساوی ده میل میداند، که خیلی محکم و استوار بود،^۳ و موافقان یونانی حدود ۵۰۰ هم

۱ - مجمع الفرایب خطی ۷۴ بیحد

۲ - جغرافیای تاریخی بارتولد ۷۵ بیحد

۳ - سی-نو-کی کتاب دوازدهم ۴۷۰